بازخوانی رابطهٔ سیاسی ـ عرفانی بابر گورکانی و احمدخواجگی کاسانی به همراه تصحیح «رسالهٔ بابریه»

گلاله هنری*

چکیده

ارتباط میان گروه‌های مختلف صوفیه در آسیای مرکزی با حاکمان وقت پس از حملهٔ مغول پیوسته ارتباطی پویا و دو جانبه بوده است. گروهی از پیران صوفیه در این دوره به منظور استحکام این روابط به تألیف رسالاتی با کارکرد تعلیمی برای ارباب قدرت پرداختند. از میان سلسله‌های صوفیه، نقشبندیه رابطه‌ای تنگاتنگ با تیموریان و ازبکان داشته‌اند. خواجه احمد کاسانی (وفات: ۹۴۹ق) یکی از پرنفوذترین پیران این سلسله، رسالاتی چند خطاب به عبیدالله ازبک (وفات: ۹۴۶ق) نگاشته است. رسالهٔ بابریه شرح رباعیات بابر گورکانی توسط اوست که افزون بر توصیف و توضیح مبانی عرفانی سلسلهٔ نقشبندیه در بر دارندهٔ بخشی از رباعیات فارسی بابر است. این رساله نشانگر گوشه‌ای از روابط سیاسی خواجه احمد با حکام هم روزگارش نیز است.

کلیدواژه‌ها: احمد خواجگی کاسانی، ظهیرالدین محمد بابر، رسالهٔ بابریه.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان golaleh.honari@semnan.ac.ir

تداوم رابطه با قدرت از عبیدالله احرار تا احمد کاسانی

طریقهٔ خواجگان از آرای بزرگانی چون ابوعلی فارمدی (وفات: ۴۷۷ ق) و خواجه یوسف همدانی (وفات: ۵۳۹ ق) نشئت گرفت و سرانجام با تلاش‌های خواجه عبدالخالق غجدوانی (وفات: ۵۷۵ق) صورتی منسجم یافت. بهاءالدین نقشبند (وفات: ۷۹۱ ق) از تربیت روحانی غجدوانی بهره‌مند بوده است، اخلاف او را نقشبندیه می‌خوانند. در بسیاری از شجره‌نامه‌ها و آثار نقشبندیه از جمله در رسالهٔ بابریه پیران این سلسله با نام خواجگان خوانده شده‌اند (برای اطلاعات بیشتر، نک: زرین‌کوب، ص۲۰۶-۲۰۷).

عبیدالله احرار (وفات: ۸۹۵ق) یکی از پر نفوذترین پیران این طریقت به شمار می‌رود و اخلاف او نقشبندیه احراریه نامیده می‌شوند. آغاز دورهٔ ارشاد او هم‌زمان با سال‌های درگیری‌های پراکنده در میان امیر زادگان سلسلهٔ تیموری (میان سال‌های ۸۵۰ تا ۸۵۵ ق) برای تصاحب قدرت بود که با نشستن ابوسعید گورکانی (حکومت: ۸۵۵-۸۷۳ق) بر تخت فروکش کرد. او ارادتی راسخ به احرار داشت. به گزارش مطلع سعدین (عبدالرزاق سمرقندی، ج۲(۳)، ص۱۰۶۳) روابط این دو پس از این آغاز شد که ابوسعید رؤیایی دید و به جست و جوی احرار پرداخت و او را در تاشکند ملاقات کرد. او در خوابی دیگر احرار را شخصی دیده بود که کسی را یارای مقابله با او نیست (واعظ کاشفی، ج۱، ص۱۵۸-۱۵۹). نفوذ احرار بر ابوسعید و فرزندش احمد میرزا (حکومت: ۸۷۲-۸۹۹ق) به حدی بود که در نزاع‌ها و اختلافات داخلی آنها نیز اثر می‌گذاشت. برای نمونه می‌توان به دخالت احرار در نزاع میان احمد میرزا و برادرش محمود اشاره کرد. در ۸۹۰ق محمود به شاهرخیه لشکر کشید و سلطان احمد به قصد مقابله با او با سپاهی عظیم رهسپار شد. در این سفر احرار نیز با او همراه بود. این رویارویی پس از چهل روز با وساطت احرار به صلح انجامید (نوشاهی، ص۵۸).

از دیگر حکمرانان وقت، سلطان حسین بایقرا (حکومت: ۸۷۳-۹۱۲ق) و میرزا عمر شیخ، پدر بابر، به عبیدالله دست ارادت داده بودند. به روایت بابر ارتباط عمر شیخ میرزا با خواجه عبیداالله در حدی بود که خواجه وی را فرزند خود می‌خوانده است (نک: بابر۳، ص۶). امیر علیشیر نوایی (وفات: ۹۰۶ق) وزیر سلطان حسین بایقرا نیز به عبیدالله ارادت داشت و او را قطب وقت می‌خواند (ص ۱۸۴).

اگرچه ارتباط احرار با ارباب قدرت در میان دیگر صوفیان مورد نکوهش قرار

می‌گرفت، برای نمونه خواجه مولانای سمرقندی (وفات: ۸۷۶ ق) به مردم می‌گفت همهٔ همت احرار بر این است که دنیا جمع کند (نوشاهی، ص۶۲)، ولی این روابط در منطقهٔ ماوراءالنهر بی سابقه نبوده است. موقعیت خاص این منطقه پس از حملهٔ مغول، ارتباط میان صوفیان و حاکمان را در راستای بقای هر دو گروه ضروری می‌ساخت (برای اطلاع از وضعیت این دو گروه و ارتباطشان در ماوراءالنهر، نک: فوربس منز، ص۲۵۳-۲۸۹). با نگاه به فهرست نزدیکان و مریدان احرار می‌توان میزان نفوذ سیاسی و اجتماعی او را تخمین زد. املاک و اموال بسیار او که به قولی از حد شمارش بیرون بود (نک: واعظ کاشفی، ج ۲، ص۴۰۴) در کنار ارتباطش با حکام وقت او را به قطبی پرنفوذ در منطقهٔ آسیای مرکزی تبدیل کرده بود (برای اطلاع از روابط سیاسی و وضعیت اقتصادی احرار، نک: نوشاهی، ص۴۳-۴۵، ۵۵-۶۱). او در اواخر قرن ۹ق طریقهٔ نقشبندیه را به قدرتی اقتصادی، سیاسی و مذهبی بدل ساخته بود (فوربس منز، ص۱۲۱).

اما اقبال هردو گروه یعنی سلسلهٔ احراریه و دولت تیموری در منطقه چندی نپایید. مرگ احرار در ۸۹۵ق در حالی اتفاق افتاد که منطقهٔ ماوراءالنهر تحولات سیاسی اساسی را از سر می‌گذراند. حامی احراریه، احمد میرزا، قدرت را از دست داد و برادرش محمود که دشمن احرار بود به قدرت رسید. او بر بازماندگان این سلسه سخت گرفت و در نهایت آنها را متفرق کرد؛ گروهی به هند و گروهی به کاشغر کوچیدند. از جمله مهم‌ترین یاران او خواجه محمد قاضی سمرقندی (وفات: ۹۲۱ یا ۹۲۶ق) مجبور به مهاجرت شد (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ او، نک: نوشاهی، ص۸-۹). او جز کتاب سلسلةالعارفین و تذکرة الصدیقین که در حالات و سخنان احرار نگاشته است، رساله‌ای نیز در شرایط سلطنت دارد که شامل دیدگاه‌های حکیمان و عارفان در باب شرایط و آداب حکومت است (همو، ص۱۱، ۱۶). قاضی سمرقندی پس از ناآرامی‌های سمرقند، این شهر را ترک کرد و به تاشکند رفت، در آنجا بود که احمد خواجگی کاسانی به سلک شاگردان او درآمد و ۱۲ سال در محضر او بود (همو، ص۱۰؛ پژوهنده، ص۱۹۹).

احمد خواجگی برجسته‌ترین شخصیت در نسل دوم شاگردان خواجه احرار به شمار می‌رود. در زمان او قدرت حاکم منطقه کم کم به ازبکان منتقل می‌شد. انتقال قدرت از تیموریان به ازبکان شیبانی در آغاز برای صوفیه گران تمام شد ولی این امر موقتی بود

چراکه ازبکان نیز با در دست گرفتن زمام امور دریافتند تثبیت قدرتشان بدون جلب حمایت صوفیه امکان‌پذیر نیست و در این میان سلسلهٔ خواجه احرار که به واسطهٔ شبکهٔ عظیم موقوفات او در عمل بخش بزرگی از منطقه را پوشش می‌داد، در رأس این گروه‌ها قرار داشت. حمایت ازبکان از نقشبندیه پس از مدتی حالتی انحصاری یافت.

احمد خواجگی نیز مانند احرار به ارتباط با نهاد قدرت بسیار توجه داشت. ترویج طریقت در سایهٔ حمایت پادشاهان نکته‌ای است که در بسیاری از آثار کاسانی با جدیت دنبال می‌شود (همو، ص۲۰۳). او به صراحت در رسالهٔ «تنبیه السلاطین» می‌گوید: «این طایفه علیه وقتی ورزش نسبت شریف و ترویج آن می‌توانند کرد که پادشاهان زمان ایشان مخلص و معتقد ایشان [و] طریقهٔ ایشان باشند» (کاسانی۳، گ۲۵۶) و نتیجهٔ این اعتقاد را نیز چنین بیان می‌کند: «... هیچ‌کس به ایشان و یاران ایشان تعرض نتوانند کرد تا ایشان نیز به خواطرهای جمع دعای پادشاه اسلام و بندگان خدای توانند کرد» (همان، گ۲۵۸). او همچنین در این رساله می‌کوشد رابطهٔ میان مشایخ و پادشاهان را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد.

به احتمال زیاد او چندی پس از درگذشت استادش یعنی پس از ۹۲۱ق به بخارا رفت و این ایام زمانی بود که عبیدالله خان، پنجمین امیر دودمان شیبانی و برادرزادهٔ محمد خان شیبانی، امیر بخارا شده بود. گویا میان آن دو رابطه‌ای دوستانه برقرار شد و در نتیجهٔ آن تا ۹۴۶ق که عبیدالله قدرت داشت، کاسانی متنفذترین مقام روحانی در ماوراءالنهر به شمار می‌رفت (پاکتچی، ص۵۲۶-۵۲۷). او در بسیاری از آثار خود از عبیدالله به نیکی یاد کرده چنانکه رسالهٔ «چهارکلمه» خود را با ستایش او آغاز می‌کند (کاسانی۴، گ ۴۱۷) و در «سلسلة الصدیقین» عبیدالله را تا مقام شیخیت خواجگان بر می‌کشد (همو۲، گ ۴۰۰-۴۰۱). کاسانی رسالهٔ «گل نوروز» را به سبب پیوستن عبیدالله به سلک درویشان نگاشته، همچنین بخشی از اشعار او را شرح و در ضمن آن مسائلی را به حاکم ازبک خاطرنشان کرده است[1]. عبیدالله نیز در مقابل بذل این مشروعیت، وجه کافی برای فعالیت‌هایی چون ساختن خانقاه نقشبندیه در بخارا در اختیار کاسانی قرار می‌داد (Fletcher, p. 649).

۱. این رساله به همراه مقدمه‌ای مفصل دربارهٔ خواجگی کاسانی، به کوشش دکتر لیلا پژوهنده در ۱۳۷۷ش تصحیح و در شمارهٔ ۶۳ نشریهٔ مقالات و بررسی‌ها به چاپ رسیده است.

خواجگی کاسانی به‌رغم ارتباط تنگاتنگ با عبیدالله ازبک، رابطهٔ سنتی میان احراریه (نقشبندیه) و پادشاهان تیموری - که در این زمان در هیئت جدید گورکانی توسط ظهیرالدین محمد بابر در حال شکل‌گیری بود - را نگسست. بابر که به هنگام وفات عبیدالله احرار هشت سال بیش نداشت نیز به سنت پدران خود به این سلسله ارادت خاص می‌ورزید. او پیش از فتح هندوستان در مکاتبه‌ای با کاسانی مبلغی به عنوان نذر همراه قطعه شعری نزد او فرستاد:

در هوای نفس گمره عمر ضایع کرده‌ایم پیش اهل الله از اطوار خود شرمنده‌ایم
یک نظر افکن به سوی ما که از راه وفا خواجگی را بنده‌ایم و بندگی را مانده‌ایم

(نک: ابن طیفور بسطامی، ص۲۰).

با وجود این رابطهٔ بابر با کاسانی هیچ‌گاه بیش از عبیدالله نبود، با نگاهی به رسالات و شروحی که کاسانی بر اشعار عبیدالله نگاشته می‌توان دریافت ارتباط آن دو با هم بسیار نزدیک بوده است. کاسانی تنها یک رساله برای بابر تألیف کرده که آن هم در سال‌های پایانی عمر بابر نگاشته شده است.

به هر روی برقراری ارتباط با دو جانب یک نقار تاریخی، نشان از هوشمندی سیاسی کاسانی در مدیریت موقوفات گسترده و حفظ امنیت و گسترش نفوذ سلسلهٔ خود دارد. به نظر می‌رسد اندیشهٔ سیاسی کاسانی نیز متأثر و دنبالهٔ رویهٔ عبیدالله احرار و دیگر بزرگان نقشبندیه در برخورد با حکام هم‌زمانشان باشد.

آثار کاسانی

کاسانی در بخش اعظم آثارش چون آداب السالکین و آداب الصدقین آداب و شرایط سیر و سلوک را شرح داده است. ولی آن بخش از آثار او برای ما دارای اهمیت است که نگاهی به رابطهٔ دین و حکومت دارد و در نوع خود نمونه‌ای قابل تأمل از ادبیات اندیشهٔ سیاسی محسوب می‌شود، مانند تنبیه السلاطین و مجموعه رسائلی که با عنوان شرح رباعیات تألیف کرده است. او شروحی از رباعیات عبیدالله ازبک دارد؛ «شرح رباعیات عبیدی»، «شرح غزل عبیدالله خان»، نیز «شرح رباعی احول نیم ای دوست»[1] و «شرح

۱. شرح این رباعی عبیدالله: احول نیم ای دوست یکی دو بینم/هرچیز که بینم همه با او بینم/مستغرق هو چنان شدم در همه حال/ هو گویم هو بشنوم و هو بینم (نک: منزوی، ج۳، ص۱۶۱۰).

رباعیات خان»[۱] از این نمونه است.

به نظر می‌رسد کاسانی با نوشتن و ارسال چنین رسالاتی نوعی یارگیری سیاسی انجام می‌داده و سعی در به دست آوردن دل حاکمانی چون عبیدالله داشته است. در حقیقت او با ایجاد ارتباط با ارباب قدرت زمان خود که بابر هم از جملهٔ آنهاست، حیات سیاسی خود را تضمین می‌کرده است.

رسالهٔ بابریه

این رساله در واقع شرح مختصری بر تعدادی از رباعیات فارسی بابر گورکانی به کوشش احمد کاسانی است. چنانکه گفته شد رابطهٔ کاسانی با سلاطین وقت مجموعه‌ای از روابط در هم تنیده و به احتمال متأثر از ضروریات تاریخی آن دوره بوده است. ارادت بابر به خواجه احرار پیش‌تر عنوان شد؛ او برای رهایی از بیماری طی نذری رسالهٔ والدیه احرار را به ترکی جغتایی منظوم می‌کند، داستان این نذر در بابرنامه آمده است (نک: ص۲۲۷؛ نیز نک: ابوالفضل علّامی، ج۱، ص۱۱۸). انتخاب این رساله برای ترجمه از طرف بابر که احرار آن را به نام پدر خود نگاشته است، می‌تواند به نوعی بیانگر حس درونی وی باشد. به بیان دیگر می‌توان احتمال داد بابر احرار را پدر معنوی خود می‌دانسته است. بنا بر متن رسالهٔ بابریه بابر ترجمهٔ منظوم رسالهٔ والدیه را نزد خواجگی کاسانی می‌فرستد و کاسانی در مقام جبران، ابیاتی از بابر را با چاشنی نصیحت و به همراه توضیح بخشی از اساسی‌ترین اندیشه‌های نقشبندی چون چگونگی گفتن ذکر، شرح کرده و به او تقدیم می‌کند.

اما ماجرای این رساله به اینجا ختم نمی‌شود. چراکه در متن رساله به صراحت نامی از بابر برده نشده و اگر این مسئله را در یاد داشته باشیم که تاریخ نگارش آن با توجه به تاریخ ترجمهٔ رسالهٔ والدیه (۸ ربیع‌الاول ۹۳۵) باید پس از ۹۳۲ق باشد، اینکه در این رساله بابر به نام سلطان غازی خوانده نشده، حائز اهمیت است چه، می‌دانیم پس از نبرد با لودیان و فتح دهلی در متون به جا مانده، بابر همواره سلطان غازی خوانده می‌شده است. دربارهٔ چگونگی نگاشتن این رساله به قلم کاسانی و حتی دربارهٔ اینکه آیا این رساله برای بابر

---

۱. شامل ۱۲ رباعی عبیدالله با نثری آمیخته به نظم (منزوی، ج۳، ص۱۶۱۴).

نوشته شده است یا خیر آرای متناقضی وجود دارد[۱].

منزوی در توضیحات خود بر نسخهٔ بابریه با استناد به اینکه کاسانی در آغاز این رساله همان اوصافی را که با آن عبیدالله را می‌نوازد، به کار برده است؛ منظوم کردن رسالهٔ والدیه و ارسال آن را برای کاسانی کار عبیدالله ازبک می‌داند (ج۳، ص۱۳۱۲) و بیان می‌کند که بابریه نه تاریخ است و نه شرح رباعیات بلکه رساله‌ای است که برای «زیادتی طلب» عبیدالله نگاشته شده است[۲]. عارف نوشاهی نیز بر این نظر صحه می‌گذارد با این تفاوت که از نظر او کاسانی همان روایت منظوم عبیدالله بر والدیه را شرح و به نام بابریه برای او ارسال کرده است و البته استناد او نیز به منزوی است (ص۸۲). همو ترجمهٔ ترکی ظهیرالدین بابر از رسالهٔ والدیه را نیز معرفی می‌کند اما نشانی از رسالهٔ بابریه نمی‌دهد (همانجا). چنین به نظر می‌رسد که از نظر این دو رسالهٔ بابریه برای پادشاه گورکانی نگاشته نشده است.

برخی بر آن‌اند زمانی که بابر رسالهٔ والدیه را منظوم کرد و برای کاسانی فرستاد، همراه آن برخی از رباعیات فارسی خود را نیز ضمیمه کرد که کاسانی همان ابیات را شرح کرد و برای بابر باز پس فرستاد (شرعی جوزجانی، ص۳۰۳)[۳]. در رسالهٔ والدیه ترجمهٔ بابر ابیات فارسی وجود دارد. محمد عبدالسلام و محمد صابر که ترجمهٔ اردوی این رساله را در کراچی در ۲۰۱۲ م به چاپ رسانده، ابیات فارسی آن را گردآورده‌اند (نک: بابر۱، ص۸۰-۸۳). کاسانی نیز در رساله عنوان کرده است: «احوال خود را در رسالهٔ والدیهٔ حضرت ایشان نظم کرده و ترجمه ساخته بدین جانب فرستاده‌اند به بعضی رباعیات شریف خود» و در آخر رساله نیز آورده که ترجمه و نظم رسالهٔ والدیه توسط بابر در غایت استادی صورت گرفته است، اما از آنجایی که خودش به زبان ترکی تسلط چندان ندارد ترجیح داده بخش فارسی آنچه بابر فرستاده را شرح کند.

---

۱. در فهرست‌ها جز این رسالاتی نیز با نام بابر موجود است که بخشی از آن مربوط به آخرین امیر تیموری خراسان، ابوالقاسم بابر بهادر خان (حکومت: ۸۵۱-۸۶۱ ق)، است.

۲. مشخص نیست اگر رساله مربوط به عبیدالله ازبک است چرا به نام بابر خوانده می‌شود.

۳. برخی ابیات فارسی موجود در رسالهٔ والدیه در رسالهٔ بابریه نیز به چشم می‌خورد و شاید یکی از دلایل این اشتباه در بیان روند تألیف این رساله همین امر باشد.

نتیجه‌گیری

آنچه مسلم است رسالهٔ بابریهٔ بر خلاف سایر رسالات کاسانی نسخه‌های کمتری دارد. این رساله در مجموعهٔ شمارهٔ ۵۰۱ فرهنگستان ابوریحان بیرونی بخش شرق‌شناسی بنیاد خاورشناسی تاشکند و مجموعه‌ای به شمارهٔ ۱۴۰۱ متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش و تاریخ کتابت ۱۲۸۰ق[1] موجود است (شرعی جوزجانی، ص۲۹۹؛ منزوی، ج۳، ص۱۳۱۳)[2]. در فهرست نسخه‌های مشترک پاکستان، منزوی (ج۳، ص۱۳۱۲) نسخه‌ای را با شمارهٔ ۱۳۷-۱۹۶۹ متعلق به موزهٔ ملی کراچی حاوی این رساله معرفی کرده است، اما مجموعهٔ دیگری که در کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۲۶۲ موجود و در اختیار نگارنده است فاقد این رساله می‌باشد. مجموعهٔ کتابخانهٔ دانشگاه استانبول به شمارهٔ ۶۴۹ و تاریخ کتابت ۹۹۸ق قدیمی‌ترین نسخه‌ای است که از این رساله در اختیار نگارنده است[3].

چنانکه گفته شد کاسانی به صراحت در متن رساله از نظم و ترجمهٔ رسالهٔ والدیه به قلم شخصی که برایش در حال نوشتن است خبر می‌دهد و ما می‌دانیم این کار توسط بابر صورت گرفته است، اما القابی که او در متن برای دریافت‌کنندهٔ رسالهٔ بابریه برمی‌شمارد، عیناً در رسالات متعلق به عبیدالله ازبک نیز به کار رفته است (برای نمونه، نک: کاسانی۶، ص۲۱۴). البته ساختمان کلی این رساله شباهت‌های بسیاری با رسالات دیگر دارد و در مواردی حتی ابیات به کار رفته، جای آنها و جملات تکرارشونده مشابه است (نک: همان، ص۲۱۳، ۲۱۴). همچنین تمام این رسالات دارای سر بند «ای طالب صادق» است. می‌توان از شباهت ساختار این رسالات نتیجه گرفت کاسانی برای رسالاتی چنین قالبی یکسان داشته است و شباهت رسالهٔ بابریه با رسالات مربوط به عبیدالله دلیل ویژه‌ای ندارد.

نکتهٔ حائز اهمیت وجود بیتی در اواخر رسالهٔ بابریه است که در آن نام عبیدالله ذکر شده است. البته می‌توان این احتمال را نیز در نظر داشت که چون رسالات کاسانی در

---

۱. عکس این نسخه در کتابخانهٔ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به شمارهٔ ثبت ۳۱۷۴۷۲ موجود است و در این تصحیح با نشانهٔ G نشان داده شده است.

۲. بخش‌هایی از کتاب انسان و تصوف که به زبان ترکی ازبکی نگاشته شده، با لطف جناب آقای دکتر محمدرضا نصیری ترجمه شد که از ایشان سپاسگزارم.

۳. این نسخه به لطف خانم دکتر لیلا پژوهنده در اختیار نگارنده قرار گرفته و به عنوان نسخهٔ اساس با نشانهٔ E در این تصحیح از آن استفاده شده است. شایان توجه است نشانی این نسخه در فهرست نسخ خطی دانشگاه استانبول (سبحانی، ص۲۹۳-۲۹۵) اشتباه ضبط شده و اصل رساله از برگ ۲۳۲ تا برگ ۲۴۵ قرارگرفته است.

این مجموعه‌ها به دنبال هم کتابت شده‌اند، بخش انتهایی رسالهٔ بابریه به رسالهٔ پس از آن که متعلق به عبیدالله بوده است آمیخته شده باشد.

پایان سخن اینکه علی‌رغم شباهت‌های ساختاری بسیار این رساله با رسالات تقدیم شده به خان شیبانی، شهرت این رساله به نام بابر و نیز اشاره به نام رسالهٔ والدیه در متن، تعلق آن به عبیدالله را کمرنگ می‌کند. از این رو، به نظر می‌رسد منزوی و به دنبال او نوشاهی در نسبت دادن این اثر به عبیدالله شتاب کرده‌اند و این رساله به قلم کاسانی برای بابر نوشته شده و در آن از اشعار فارسی بابر که همراه ترجمهٔ رسالهٔ والدیه برای کاسانی فرستاده شده بود و نیز از اشعار فارسی موجود در ترجمهٔ بابر استفاد شده است.

***

ویژگی‌ها و محتویات رسالهٔ بابریه

متن رساله با ثنای خداوند آغاز می‌شود و نخستین بیت آن از غزلیات عطار انتخاب شده است. این بیت در ابتدای رسالهٔ «گل نوروز» نیز به کار رفته است. مؤلف در سبب تألیف از نظم و ترجمهٔ رسالهٔ والدیه به قلم بابر که از او به نام یاد نکرده است، خبر می‌دهد و انگیزهٔ خود را از تألیف، تهیه نسخه‌ای ذکر می‌کند که سبب تسکین خاطر شریف مترجم رسالهٔ والدیه شود.

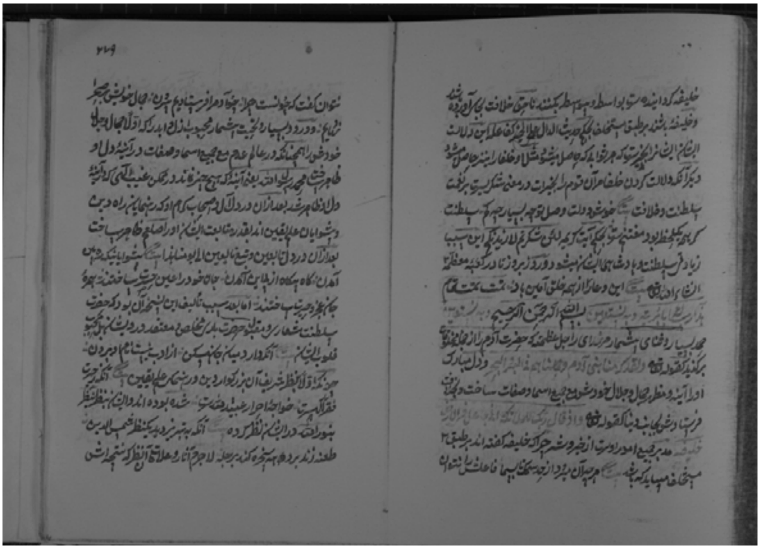
در متن از اشعار عطار، مولوی، جامی، قاسم انوار، سعدی، کمال خجندی، اوحدالدین کرمانی و حافظ استفاده شده که در این میان مؤلف بیشترین استفاده را از اشعار مولوی و قاسم انوار کرده است. همچنین در جای جای رساله اغلب از احادیث منسوب به حضرت محمد(ص) استفاده شده است که بیشتر آنها احادیث تکرار شونده در متون عرفانی هستند. استفاده از استشهادات قرآنی نیز بسیار است.

شایان ذکر است در نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ گنج‌بخش (G) بسیاری از ابیات موجود در نسخهٔ دانشگاه استانبول حذف شده است، به نظر می‌رسد بسیاری از این حذف‌ها از طرف کاتب برای پرهیز از آوردن ابیات تکراری بوده باشد. همچنین در نسخهٔ استانبول محل عبارات عربی شامل آیات قرآن و احادیث خالی گذاشته شده است که به احتمال زیاد سهو کاتب در تکمیل نسخه است و به نظر می‌رسد عباراتی که برای نوشتن با شنگرف خالی گذاشته شده هرگز پر نشده است.

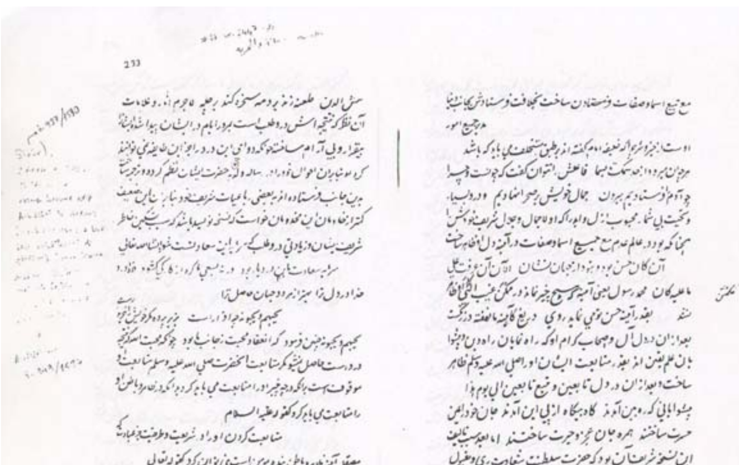
به طور کلی تأکید نویسنده بر این نکته است که راه‌های رسیدن به خداوند به عدد انفاس است و برای هر دوره و زمانه‌ای و هر قومی پیر وقت با توجه به شرایط، راهی برای

سالک برمی‌گزیند. کاسانی بخشی از رساله را به توضیح دربارهٔ ذکر جهر و خفیه و طریق انجام آن اختصاص داده است. تقریباً در یک سوم پایانی رساله مؤلف با آوردن بیت «در هوای نفس گمره ...» آغاز به شرح رباعیات بابر می‌کند. کاسانی در انتهای رساله عنوان می‌کند ترجمهٔ ترکی بابر از رسالهٔ والدیه در غایت نیکی صورت گرفته است، اما از آنجایی که به این زبان تسلط کافی ندارد، تنها رباعیات فارسی او را شرح کرده است. در اینکه در رسالهٔ والدیه بخشی از رباعیات فارسی بابر وجود دارد شکی نیست و چنانکه گفته شد در ترجمهٔ اردوی این رساله بخشی به کلام فارسی بابر اختصاص یافته که در آن این رباعی «درویشان را گرچه نه از خویشانیم ...» آمده است (ص۸۰). این رباعی به همراه رباعی «در هوای نفس گمره ...» تنها ابیاتی هستند که با توجه به رسالهٔ والدیه و متن جمع آوری شدهٔ اشعار بابر به طور قطع از آن اوست. چه‌بسا برخی از اشعاری که پس از آغاز شرح کاسانی در اواخر رساله به صورتی پراکنده آمده‌اند اما شاعر آنها بر ما معلوم نشد، قطعه یا تک بیتی از بابر باشند!

سپاسگزاری: از جناب آقای دکتر محمدرضا نصیری که ترجمهٔ بخشی از کتاب انسان و تصوف شرعی جوزجانی به زبان ترکی ازبکی را بر عهده گرفتند و نیز از جناب آقای محمد کریمی زنجانی اصل که تصحیح این رساله را خواندند و نکاتی را متذکر شدند بسیار سپاسگزارم. همچنین برخود وظیفه می‌دانم مراتب سپاس بسیار خود را از سرکارخانم دکتر لیلا پژوهنده که سخاوتمندانه نسخهٔ دانشگاه استانبول را در اختیار بنده گذاشتند، ابراز کنم.



تصویر برگ نخست رسالهٔ بابریه (میکروفیلم شمارهٔ ۳۱۷۴۷۲ موجود در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)



تصویر برگ دوم رسالهٔ بابریه (نسخهٔ شمارهٔ ۶۴۹ موجود در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول)

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بسیار و ثنای بی‌شمار خدای را[۱] جلت[۲] عظمته که حضرت آدم را از جملهٔ مخلوقات برگزید. کقوله تعالی «ولَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»[۳]. و دل مبارک او را آینه و مظهر جمال و جلال خودش مع جمیع اسما و صفات ساخت به خلافت فرستادش به جانب دنیا کقوله تعالی «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»[۴]. مدبّر جمیع امور اوست از خیر و شر چراکه خلیفه امام[۵] گفته‌اند بر طبق مستخلف می‌باید که باشد.

بیت

هرچه آن می‌رود از حدّ سمک تا به سما فاعلش را نتوان گفت که چونست و چرا
چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم[۶]

و درود بسیار و تحیت بی‌شمار محبوب ازل و ابد را که اولاً جمال و جلال شریف[۷] خودش را همچنان که بود[۸] در عالم عدم مع جمیع اسما و صفات در آینهٔ دل او ظاهر ساخت.

بیت

آن کان حسن بود و نبود از جهان نشان الآن عرفت علی ما علیه کان[۹]

محمد رسول یعنی آینه[ای] که هیچ چیز نماند در ممکن غیب الهی که در او[۱۰] ظاهر نشد.

بیت

به قدر آینهٔ حسن تو می‌نماید روی دریغ کآینهٔ ما نهفته در زنگست[۱۱]

بعد از آن در دل آل و اصحاب کرام او که راه‌نمایان راه دین و پیشوایان علم یقین‌اند به

---

۱. G: مر خدای را. ۲. G: جل.
۳. الاسرا: ۷۰. تمامی آیه‌های قرآن در نسخهٔ E جا افتاده و آنچه آمده از نسخهٔ G جایگزین شده است.
۴. بقره: ۳۰. ۵. G: - امام.
۶. عطار۲، ص۴۵۴، بیت ۶۹۷۳: این بیت در رسالات دیگر کاسانی نیز تکرار شده است. برای نمونه، نک: کاسانی ۵، گ ۳۱۸؛ همو۲، گ ۴۰۲.
۷. G: - شریف. ۸. G: - بود. ۹. G : - آن کان... علیه کان.
۱۰. G: در آینهٔ دل او. ۱۱. G : - به قدر... زنگست.

در متابعت ایشان او را صلی‌الله علیه و سلم ظاهر ساخت و بعد از آن در دل تابعین و تبع تابعین الی یوم هذا.

بیت

پیشوایانی که ره بین آمدند   گاه و بی‌گاه از پی این آمدند
جان خود را عین حسرت ساختند   همره جان عجز و حیرت ساختند[1]

اما بعد سبب تألیف این نسخهٔ شریف[2] آن بود که حضرت سلطنت شعاری و مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان:

بیت

آنکه دارد میان جان مسکن   از ادب نیست نام او بردن

چون‌که اولاً به نظر شریف آن بزرگوار دین و رهنمای علم یقین

بیت

آنکه ز حریت فقر آگه است   خواجه احرار عبیدالله[3] است[4]

منظور[5] شده بوده‌اند و ایشان به نظر به نورالله در ایشان نظر کرده.

بیت

آنکه به تبریز دید یک نظر شمس‌الدین   طعنه زند بر دهه سخره کند بر چله[6]

لاجرم آثار و علامات آن نظر که نتیجه‌اش درد طلب است به مرور ایام در ایشان[7] پیدا شده، ایشان را بی‌قرار و بی‌آرام ساخته. چون‌که دوای این درد را جز این طایفه نمی‌توانند کرد، بنا بر آن احوال خود را در رسالهٔ والدیهٔ حضرت ایشان نظم کرده و ترجمه ساخته بدین جانب فرستاده‌اند به بعضی رباعیات شریف خود. بنا بر آن این ضعیف کمتر از خادمان این مخدومان خواست که نسخه[ای] نویسد باشد که سبب تسکین خاطر شریف ایشان و زیادتی درد طلب که سرمایهٔ این سعادت است شود ان شاالله تعالی.

---

۱. عطار ۴، ص۹۷، بیت۱۷۱: پیشوایانی که ره بین آمدند/گاه و بی گاه از پی این آمدند/ جان خود را عین حیرت یافتند/ هم ره جان عجز و حسرت یافتند.
۲. G: - شریف.
۳. خواجه عبیدالله احرار (وفات: ۸۹۵ق.)
۴. E: عبیدالله احرار.
۵. G: - منظور.
۶. آنک ز تبریز دید یک نظر شمس دین / طعنه زند بر چله سخره کند بر دهه (مولوی۲، ج۵، ص۱۷۱) این بیت در ترجمهٔ رسالهٔ والدیه (ص۷۷) نیز آمده است.
۷. G: دلریشان.

بیت

سـرمایهٔ سـعادت مـا درد یـار بـود ... ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود
ذره‌ای درد خــــدا در دل تـــــو را ... بهتـر از هـر دو جهـان حاصـل تـو را

«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ»[۱].

بیت

یحـــبهم و یحبونـــه چـــه اقرارســـت ... به زیر پرده مگر خویش را خریدار است[۲]
یحـــبهم و یحبونـــه چنـــین فرمـــود ... کـه انعقـاد محبـت ز جانـب مـا بـود[۳]

چون‌که محبت الله که نتیجهٔ درد است حاصل نمی‌شود مگـر بـه[۴] متابعـت آن حضـرت صلی الله علیه و سلم، متابعت او موقوف است بر آنکه در چه چیز او را متابعت می‌باید کرد. بدان که در ظاهر و باطن او را متابعت می‌باید کرد، کقوله علیه‌السـلام «الشَّـریعَةُ اَقْـوَالی و الطَّریقَةُ أفعالی و الحقیقَةُ حالی»[۵]. متابعت کردن او را در شریعت و طریقت جز به[۶] عبادت عبادت که مصقل[۷] آینهٔ ظاهر و باطن بنده مؤمن است نمی‌توان کـرد، کقولـه تعـالی «وَمَـا خَلَقْتُ الْجِنّ وَالْإِنسَ إِلّا لِیعْبُـدُون»[۸] و مـراد از عبـادت اینجـا عبـادت ظـاهر و بـاطن اسـت چون‌که آدمی مرکب است از روح انسانی و حیوانی.

بیت

آدمیـــزاد طرفـــه معجونیســـت ... کــز فرشـــته سرشـــته وز حیـــوان
ور بـدین میـل می‌کنـد کـم ازیـن ... ور بـدان میـل می‌کنـد بـه از آن[۹]

هر چه[۱۰] تکدّر روح انسانی به واسـطهٔ صـحبت و مجـاورت روح حیـوانی اسـت. کقولـه علیه‌السلام الصحبة تؤثر.

بیت

از اثر صحبت است هرچـه درایـن عـالم است ... ورنــه کجــا یــافتی بیــد بهــای نبــات[۱۱]

---

۱. آل‌عمران: ۳۱. ۲. این بیت در ترجمهٔ رسالهٔ والدیه (ص ۷۱) آمده است.
۳. قاسم انوار، ص۱۵۱، بیت ۲۵۱۵: یحبه و یحبونم چنین فرمود / که انعقاد محبت زجانب ما بود.
۴. E: ‑ به.
۵. محدّث نوری، ج ۱۱، ص۱۷۳: الشَّریعَةُ اَقْوَالی و الطَّریقَةُ أفعالی و الحقیقَةُ أحوَالِی.
۶. E: ‑ به. ۷. G: مصیقل. ۸. الذاریات: ۵۶.
۹. رشیدالدین فضل‌الله، ص۲۶۶. ۱۰. G: چه. ۱۱. G : ‑ از اثر... بهای نبات.

چراکه روح حیوانی محتاج است به خوردن و پوشیدن و غیرهما، به قدر تعلق به اینها زنگ و غباری در آینهٔ دل خواهد پیدا شد، چون‌که غرض و مقصود مستخلف آن بود که هرچه در این[۱] ذات شریف او است[۲] از داد و عدل، از علم و حکمت، از سمع و بصر و غیره غیره از اوصاف کمال در آینهٔ دل او ظاهر سازد تا او خلیفه باشد بر طبق مستخلف. وقتی که همچنین باشد پس چاره نباشد هیچ‌کس را از عبادت که مصقل آینهٔ ظاهر و باطن اوست تا به قدر جلا[۳] به این دو، محل ظهور آن ذات شریف شود مع جمیع اسما و صفات. صفات. هرچند جلا بیش ظهور بیش هرچند ظهور بیش معرفت بیش هرچند معرفت بیش محبت بیش هرچند محبت بیش کمال بیش. چون‌که کمال آدمی به قدر ظهور محبوب است در آینهٔ دل محب، چونکه ذات محبوب را نهایت نیست، کمال محب را نیز نهایت نیست.

بیت

همچنین میرو به پایانش مرس　　ور چنین دردی به درمانش مرس[۴]

چون‌که این کمال آدمیان را بی‌عبادت که افعال و اقوال آن حضرت است و بی‌متابعت او در این دو بی اجازت و ارادت کامل مکمل حاصل نمی‌شود و پس چاره نیست طالب را از متابعت کردن او را علیه‌السلام در این دو امر که شریعت و طریقت است مدت مدید به حکم حدیث خیر الاعمال ادومها تا حقیقت که احوال آن حضرت است حال او شود. هرچند متابعت بیش معرفت بیش هرچند معرفت بیش کمال بیش. اما متابعت در اقوال و افعال او را صلی الله علیه و سلم آن است که هرچه خلاف شریعت اوست به زبان او نرود، مثل غیبت که اشد است از زنا کقوله علیه‌السلام الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا و دروغ و دشنام و خواری مسلمانان علی هذا القیاس و بکند هرچه او گفته است که بکن مثل نماز و روزه و زکوة و حج[۵] غیرهم از کردنی‌ها.

بیت

هرچه او گفت آن کنیم همه　　طاعت او به جان کنیم همه[۶]

---

۱. G: - این.　۲. G: بود.　۳. G: جلای آن.
۴. G: - همچنین ... مرس.　۵. G: حج و زکوة و فریضه و.
۶. G: - هر چه... کنیم همه.

و نکند هرچه از ناکردنی‌ها است که گفته است که[۱] مکن مثل شرب خمر و زنا و غیرهما از ناکردنی‌ها.

بیت

هرچه او گفت غیر آن کردن نیست سودی به جز زیان کردن

متابعت و مداومت کردن او را مصقلی است مر روح حیوانی را. متابعت کردن در طریقت آن است او را که هرچه خلاف طریقت اوست از او در وجود نیاید. مختصرش آنکه محبت غیر او را در دل خود راه ندهد و محبت هرچه غیر اوست سبحانه به ذکر و فکر و توجه و غیرهم از عبادات باطنی از دل[۲] خود نفی کند.

بیت

روزهٔ ما نفی ما سواست نماز ما کانک تراست[۳]
روزهٔ خاصان نه همین است و بس بلکه بریدن بود از هر هوس[۴]

این مصقلی است که[۵] هر آینه نفس انسانی را[۶] مزکی و مجلا ساخت تا به قدر تزکیه و جلا محل نزول سلطانی[۷] جذبه شد که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین[۸].

بیت

یک جذبه ز حق آمد و دل برد به غارت مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی ست[۹]

الطرق الی الله به عدد انفاس الخلایق[۱۰]، یعنی راه آمدن و رفتن به آن جانب به عدد هر نفس است.

بیت

راه‌های آمدن یادت نماند داستانی بر تو برخواهیم خواند[۱۱]

---

۱. G: – که. ۲. G: – دل.
۳. کانک تراه یعنی گویی او را می‌بینی. در احادیث و کتب عرفانی در بیان حضور در پیشگاه حق هنگام مراقبه و عبادت آمده است.
۴. جامی، ص۴۰۵. ۵. G: – که. ۶. E: – که. ۷. G: سلطان.
۸. سخن منسوب به پیامبر(ص) که در کتب روایی شیعی ذکر نشده اما در کتب فلسفی ـ عرفانی برای بیان مسئلهٔ جذبه بسیار آمده است؛ برای نمونه، نک: ملاصدرا، ص۲۳۵؛ فخرالدین رازی، ج ۲، ص۱۲۱۲.
۹. قاسم انوار، ص۷۹.
۱۰. حدیث منسوب به پیامبر(ص) که بیشتر در کتب عرفانی آمده است.
۱۱. مولوی ۳، دفتر سوم، ص۳۳۶، بیت ۱۲۹۰: لیک رمزی بر تو برخواهیم خواند.

هرکس به راهی که آمده است به همان راه می‌بایدش رفت. چونکه به[1] خودی[2] خود این راه را ممکن نیست. پس چاره نیست طالب را از صحبت پیرِ راه دیدهٔ راه دانِ حاذقِ کاملِ مکمل.

بیت

پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا در این دریا مرو[3]

تا به هر راهی که آمده است او را به آن راه می‌باید که ببرد[4].

بیت

صحبت پیر به ز هر عملست هرکه با او نشست در عملست
این عمل همچو راز پنهانست رهبرت سوی وصل جانانست[5]

به عدد انفاس خلایق دلالت می‌کند بر کثرت طرق یعنی بعضی به طریق ذکر خفیه یا جهر و به دوام آن.

بیت

ذکر گو ذکر تا تو را جانست پاکی دل ز ذکر یزدانست[6]

و بعضی دیگر را به طریق توجه و رعایت آداب و شرایط آن.

بیت

مانند مرغان باش هان بر بیض دل پاسبان کز بیضهٔ دل زایدت مستی و شوق و قهقه[7]

و بعضی دیگر را به طریق مراقبه و رعایت شرط[8] و آداب آن و بعضی دیگر را به طریق رابطه و رعایت آداب و شرایط آن. بدان که رابطه آن است که مرید صورت و سیرت پیر را همیشه در نظر دل خود[9] دارد چه در صحبت و چه در غیبت. ادب در صحبت آن است که دو دو چشم خود را در میان دو ابروی پیر دارد که محل فیض است و دل خود را مرتبط دارد به دل پیر و در غیبت نیز همین ملاحظه کند تا به قدر ارتباط، او را مناسبتی به دل پیر پیدا

۱. G: - چونکه به. ۲. G: خودئی خود. ۳. عطار ۴، ص۱۶۰.
۴. G: - می‌باید که ببرد.
۵. این دو بیت در رساله‌های دیگر کاسانی نیز آمده است، نک: کاسانی۶، ص۲۱۵؛ همو۵، گ ۳۲۳؛ همو۲، گ ۴۱۰. ۴۱۰.
۶. G: - ذکر گو ... یزدانست. ۷. G: - مانند مرغان... قهقهه. ۸. G: و شرایط.
۹. G: - دل خود.

شود و به قدر مناسبت، فیضی از باطن پیر به او رسیدن گیرد چه در حضور و چه در غیبت.

بیت

زان روی که چشم توست احول / معبود تو پیر توست اول[1]

بعضی دیگر به طریق سماع و رعایت شرایط و آداب آن که[2] السماع اهل لاهل الاصوات الاصوات الطیبة هی مخاطبات الحق الی ابعد.

بیت

سماع ای برادر بگویم که چیست / اگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی پرد طیر او / فرشته فروماند از سیر او[3]

بعضی دیگر را به طریق خدمت کقوله علیه‌السلام من اتصل اتصل بالحذقة و من لم یتصل لم یتصل تبرک الحذقة.

بیت

خدمت تو کنی گوی ز میدان تو بری / ور تو نکنی هرکه کند او ببرد

بعضی دیگر را به طریق صحبت و به دوام آن.

بیت

صحبت پیر به ز هر علمست / هر که با او نشست در عملست
این عمل همچو راز پنهانست / رهبرت سوی وصل جانانست[4]

بعضی دیگر را به طریق جذبه و رعایت آداب و شرایط آن که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین.

بیت

یك جذبه ز حق آمد و دل برد به غارت / مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی است[5]

و علی هذا القیاس چون‌که طرق موصل به مقصود به عدد انفاس خلایق است، و بیان آن[6] در ضبط نمی‌آید بنابراین[7]، اختصار کرده شد به همین‌ها؛ خیر الکلام ما قل و دل. اما

---

۱. در دیگر رسالات کاسانی نیز آمده است، برای نمونه، نک: کاسانی ۱، گ ۱۵۳، ۱۵۶.
۲. G: - که.
۳. سعدی ۱، ص۱۱۲، بیت ۱۹۱۴.
۴. G: - صحبت ... جانانست.
۵. G: - یك ... لیلی است.
۶. G: - و بیان آن.
۷. G: به تطویل می‌انجامد.

هر یک از این طریق را بدایتی و توسطی و نهایتی است اگر آنها را نیز بیـان کـرده شـود بـه تطویل می‌انجامد و نیز هریک از اینها را شرایط و آدابی است؛ الطریقة کلها آداب.

بیت

از ادب پـر نـور گشتسـت ایـن فلـك   از ادب معصـوم و پـاك آمـد ملـك[۱]

باری غرض آنکه معلوم طالبان شود که طریق بی‌نهایت اسـت و عـدد نـدارد امـا کامـل مکمل کسی است که جمیع طریق را سیر کرده و به نهـایتش رسـانیده باشـد تـا هریـک از جماعتی را که در صحبت شریف اوست به آن طریق که مناسب استعداد اوست بـه نهایـت آن تواند رسانید. بدان که نهایت سلوک سالکان طرق که اینجـا نوشـته شـد و غیـره جذبـه است.

بیت

جذبـه‌ای تـا یـك زمـان طیـران کـنم   در هـوای لامکـان جـولان کـنم[۲]

همچنان‌که پیش طبیب حاذق جماعتی بیماران را آورند اگر همه را یک پرهیـز و یـک دوا فرماید قصد در هلاک آن جماعت کرده باشـد. اول تشـخیص امـراض بایـد کـرد و بعـد از آن پرهیزی و دوایی مناسب آن باید فرمـود. چراکـه مزاجـات مختلـف اسـت، مناسـب هـر مـزاج پرهیزی و دوایی باید فرمود. همچنین کاملان مکمل نیز طبیبـان حـاذق الهی‌انـد و طالبـان طریق، مریضان معنوی. پیش ایشان که می‌آیند اولاً تشخیص مرض ایشان می‌کنند، بعـد از آن پرهیـزی و دوایـی مناسـب آن می‌فرماینـد از هرچـه نـاخوردنی و ناشـنیدنی و نادیـدنی و ناگفتنی و نااندیشیدنی و ناکردنی که سبب مرض معنوی ایشان شـده اسـت. مـراد از پرهیـز اینجا توبه است و توبه به حقیقت باز ایستادن است از هرچه نـاکردنی اسـت و نـاگفتنی[۳] کـه پیغمبر فرموده است صلی‌الله علیه و سـلم کـه مکـن و مگـو[۴] بعـد از آن غـذای صـالح تعیـین می‌کند[۵] غذای صالح لقمهٔ حلال است به حد وسط به حکم حدیث خیر الامور اوسطها. بعـد بعد از آن جلائی که نضج[۶] مادهٔ فاسد طالبـان طریـق بکنـد و آن هرچنـد نمـازی اسـت[۷] کـه

---

۱. G: - از ادب ... ملك. مولوی ۳، دفتر اول، ص ۸، بیت ۹۱.
۲. G: - جذبه ... کنم.
۳. G: - و ناگفتنی.
۴. G: ممکن نکند.
۵. G: - غذای صالح تعیین می‌کند.
۶. E: نزج.
۷. G: و آن نماز چیزی است.

اکابر طریقت اختیار کرده‌اند؛ اول نماز تهجد است و دوازده رکعت به شش سلام در دل شب بعد از توبه و استغفار صد بار؛ بعد از آن دو رکعت[۱] نماز اشراق است بعد از برآمدن آفتاب قد یک نیزه یا دو نیزه؛ بعد از آن نماز ضحی است و دوازده رکعت این‌هاست[۲] که نضج مادۀ فاسدۀ طالبان طریق بکند و آن مسهل کلمۀ لا اله[۳] است که اسهال می‌کند هر مادۀ فاسدی را که آن نشان غیر و غیرت است.

بیت

غیر حق هر ذره کان مقصود توست　　　تیغ لا برکش که آن معبود توست

بعد از آن شربت شفای آن کلمۀ الا الله است که به واسطۀ او متجلی می‌شود و ذات به جمیع اسما و صفات در دل طالبان و[۴] سبب شفای وجود شریف طالبان طریق می‌شود در در دل طالبان طریق[۵] که لقاء الخلیل شفاء العلیل. هو الشافی از اینجا معلوم شد که طریق منحصر نبوده است و استعدادات[۶] طالبان نیز مختلف بوده است به حکم الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق. چون‌که این طایفه طبیبان حاذق الهی‌اند مناسب استعداد هرکسی پرهیزی و دوایی می‌فرمایند.

بیت

ما طبیبانیم شاگردان حق　　　بحر قلزم خوانده ما را فانفلق
دستمزدی می‌نخواهیم از کسی　　　دستمزد ما رسد از مقدسی[۷]
این طبیبان را به جان بنده شوید　　　تا به مشک و عنبر آکنده شوید[۸]
هین صلاء بیماری ناسور[۹] را　　　داروی ما یک به یک رنجور را[۱۰]

از این جهت حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم از کمال علو همت و سموی نهمتی که داشتند طریقی را اختیار کردند که جامع جمیع طرق باشد تا هرکس پیش ایشان آید مناسب استعداد او[۱۱] پرهیزی و دوایی کنند.

---

۱. G: - دو رکعت.　۲. G: آن چنان.　۳. G: و آن کلمۀ مسهل لا اله الا الله.
۴. G: - در دل طالبان و.　۵. G: - در دل طالبان طریق.　۶. G: استعداد.
۷. مولوی ۳، دفتر سوم، ص۳۸۸، ابیات ۲۷۰۰، ۲۷۰۸: ما طبیبانیم شاگردان حق/ بحر قلزم دید ما را فانفلق /دستمزدی می نخواهیم از کسی/ دستمزد ما رسد از حق بسی.
۸. مولوی ۳، دفتر سوم، ص۳۸۹، بیت ۲۷۳۲.　۹. E، G: ناصور.
۱۰. مولوی ۳، دفتر سوم، ص۳۸۸، بیت ۲۷۰۹.　۱۱. G: او ایشان.

بیت

دل ز داروخانـــه دردت دوا دارد امیـــد   چشم جان از خاک پایت توتیا دارد امید[۱]

دیگر آنکه مزاج هر قومی و زمانی تقاضایی دارد، مناسب آن با ایشان معامله باید کرد. این است کمال حذاقت همچو انبیا که در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم کلامی بر ایشان نازل شد، مناسب آن با ایشان معامله کردند و ایشان را به راه راست بردند و از راه مخالف نگاه داشتند. همچنان اولیاء الله نیز در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم طریقی را اختیار کردند که مناسب استعداد آن قوم باشد چون‌که اولیاء الله قائم مقام انبیاء خودند کقوله علیه‌السلام الشَّيخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِي فِي أُمّتِهِ[۲]. وقتی که همچنین باشد هر عزیزی در زمان[۳] طریقی را که مناسب آن زمان و آن قوم است اظهار می‌کنند و به آن عمل می‌کنند و می‌فرمایند و به وجود موهوب حقانی هر نوع تصرفی که می‌خواهند می‌کنند چه محل اعتراض باشد به آنکه به صحبت شریف ایشان نرسیده باشند و با ایشان صحبت نداشته باشند از احوال و اوقات و حالات و[۴] اذواق و رفتار ایشان خبر نداشته باشند از کمال جهل و نادانی و حماقت، اعتراض و انکار ایشان می‌کرده باشند.

بیت

بـــوی گـــل ســـرخ هرکســـی را نبـــود   ایـــن جاذبـــه هـــر بوالهوســـی را نبـــود
منکـر چـه شـوی بـه حالـت زنـده دلان   چون هرچه تـورا نیسـت کسـی را نبـود[۵]

ای اولیای حـق را از حـق جـدا شـمرده   گـر ظـن نیـك داری بـر اولیـا چـه باشـد

زد شیخ شـهر طعنـه بـر اسـرار اهـل دل   المـــرء لایـــزال عـــدواً لمـــا جهـــل[۶]

بس کنم خـود زیرکـانرا ایـن بـس اسـت   بانـگ دو کـردم اگـر در ده کـس اسـت[۷]

العارف یکفیه الاشارة. بدان ای طالب صادق که در عبادت که[۸] مصقل آینهٔ دل‌ها

---

۱. قاسم انوار، ص۱۶۳.
۲. سخن منسوب به پیامبر(ص) که در بسیاری از کتب عرفانی آمده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص۷۵؛ محمد محمد بن منور، ج ۱، ص۴۶،۱۹۵، ۲۹۷.
۳. G: هر زمانی.   ۴. G: حالات و کیفیات و اذواق.
۵. اوحدالدین کرمانی، ص۲۱۳: نه هرچه تو را نیست کسی را نبود.
۶. جعفری، جمیل و عزیز ناصری، ص۵۹: زد شیخ شهر طعنه بر اسرار دل/ المرء لایزال عدواً لما جهل.
۷. مولوی ۳، دفتر چهارم، ص۵۷۴، بیت ۲۷۷۱. G: - ای اولیا... کس است.   ۸. G: - که.

است، علمای ظاهر سخنان گفته‌اند بعضی لیعبدون را به لیعرفون تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند که افعال الله معلل نمی‌باشد و گمان برده‌اند کو یا که این معلل است و حال آنکه همچنین نیست چراکه ایشان را که امر کرده است به عبادت از برای مصلحت خودش نیست بلکه برای مصلحت ایشان است که ایشان را می‌خواهد که به کمال معرفت و محبت خودش که مقصود از آفرینش جمیع عالم است مشرف سازد و به این سعادت ایشان را مشرف سازد وگرنه او سبحانه و تعالی منزه است از جمیع صفات نقیصه و زوال و او در کمال خود محتاج هیچ‌کس نیست[1] مثل ما که محتاجیم به مدد دیگران. این ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره شاهد است بر آن:

بیت

من نکردم امر تا سودی کنم — بلکه تا بر بندگان جودی کنم
من نگردم پاك از تسبیحشان — پاك هم ایشان شوند و درفشان
ما بری از پاك و ناپاکی همه — از گران جانی و چالاکی همه[2]

پس معلوم و مفهوم شد که غرض حق سبحانه و تعالی از جمیع عبادات ظاهری و باطنی جلای آینهٔ دل است از جهت ظهور ذات شریف خودش و مشرف ساختن بنده‌های خود را به این سعادت بی‌نهایت جز به عنایت او و دوستان او هیچ‌کس را میسر نشده است و نخواهد شد.

بیت

بی‌عنایات حق و خاصان حق — گر ملک باشد سیاه استش ورق[3]

ما للتراب ربّ الارباب، چراکه خاک را[4] حد آن نیست که[5] به خودی خود طالب این سعادت شود مگر آنکه حق سبحانه تعالی از راه لطف و کرم در باطن یکی به صفت ارادت تجلی کند و درد طلب در وی پیدا کند و در جست و جوی درآرد او را و کشد او را به صحبت دوستی از دوستان حق[6] که طبیبان حاذق الهی‌اند.

---

۱. G: هیچ کس و مدد هیچ کس نیست.
۲. مولوی ۳، دفتر دوم، ص۲۱۴، بیت ۱۷۵۶، ۱۷۵۸، ۱۷۵۵. G: - من نگردم ... چالاکی همه.
۳. همان، دفتر اول، ص۷۳، بیت ۱۸۷۹.
۴. G: - را. ۵. G: - که. ۶. G: خود.

بیت

گر کششی است ناگهان تـا نبـری بـه خـود گمـان   به یک قبول ماست آن کـان سـوی مـات می‌کشـد[1]

و یا خود دوستی از دوستان خود را به سر وقت او می‌رساند.

بیت

گـر دولـت درد دیـن تـو را دسـت دهـد   یـا بـاد ارادت طلـب در تـو جهـد
یـا مـوی کشـان تـو را بـر شـیخ بـرد   یـا شـیخ دو اسـبه روی سـوی تـو نهـد[2]

همچو آن بیمار که هر چند گـاه مـرض او غالـب شـد و عـاجز شـد از ملازمـت طبیـب، ضرورتْ طبیب را به ملازمت بیمار می‌باید رفت از جهـت شـفقت. نعوذبـالله بعـد از بیـدار[3] شدن درد طلب در طالب و بیچـاره[4] شـدن او از جهـت دوا بـه صـحبت طبیـب مـدعی و یـا مقلدی و یا شیخان میراثی و یا شخصی[5] که این طریـق را از اسـتاد و معلـم و کتـاب گرفتـه باشد، مبتلا سازد.

بیت

ای مریـد ار طـالبی قفـل در دل را کلیـد   صدق پیش آر و ارادت کو را ز جان شو مریـد
صحبت مردی گـزین و نیسـت شـو در امـر او   خویشتن بر شیخ بند و بگسل از غیـرش امیـد
از کتـاب و نامـه و پیغـام نگشـاید تـو را   آنچـه او را از زبـان عـارف بایـد شـنید
دردم نهفتـه بـه ز طبیبـان مـدعی   باشـد کـه از خزانـهٔ غیـبش دوا کننـد[6]

چراکه طریقی را که از اینها گرفته می‌شود همچون تخمی است نارسیده، گفته‌انـد کـه او سبز نخواهد شد از کجا که بر دهد؟ تیر از ترکش سلطان باید تـا حمایـت را شـاید یعنـی ایـن طریق را از کامل و مکملـی کـه او از کامـل مکمـل دیگـر گرفتـه باشـد همچنـین معـنعن[7] تـا حضرت صلی الله علیه و سلم تا نتیجه دهـد. از ایـن جهـت اسـت کـه[8] گفته‌انـد بعـد از پیـدا شدن درد طلب طالب را به حکم حدیث من طلب شیئاً و جدّ و جـد[9] جسـت و جـوی بـه جِـد

۱. G: - به یك ... می‌کشد.
۲. نجم‌الدین رازی، ص۵۴۴: یا او به دو اسبه روی سوی تو نهد.
۳. G: پیدا.
۴. G: بیمار.
۵. G: شیخی.
۶. حافظ، ص۱۸۹.
۷. حدیثی است که در آن گفته شود حدثنی فلان عن فلان و معنعنـات اصـطلاحی اسـت در علـم حـدیث کـه راوی در نقـل خود از راویان دیگر از حرف «عن» فراوان اسـتفاده کنـد (نـک: دهخـدا، ذیـل مـدخل). در اینجـا بـه نظر معنـی پشـت سـر هـم می‌دهد.
۸. G: - که.
۹. ضرب‌المثل عربی معادل عاقبت جوینده یابنده بود.

می‌باید کرد و احتیاط بسیار تا به صحبت شوم این جماعت گرفتار نشود که زهری قاتل‌تر از صحبت شوم اینها نمی‌باشد. مقتول این زهر را هیچ تدارک نیست همچو آن بیضه که در ته مرغی فاسد شد هیچ مرغ دیگر او را تدارک نمی‌تواند کرد چنان‌که حضرت مولوی رومی می‌فرمایند:

بیت

گرد هر درویش می‌گرد از گزاف چون نشان یابی به جد می‌کن طواف[۱]
چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست[۲]

بعد از پیدا شدن درد طلب در باطن یکی که عبارت از جذبه است طالب می‌باید که این نعمت عظیم را که توفیق الهی است به حکم التوفیق شئ عظیم لایعطی الا بعید عزیز این نعمت را غنیمت شمرده در جست و جوی این طایفه به حکم حدیث من طلب شیئاً و جدّ و جد، جد و اهتمام به جد نماید. اگر خبر ایشان را در مشرق و مغرب یابد از سر قدم ساخته رود مگر آنکه مانع کلی داشته باشد. بعد از یافتن یکی از ایشان را دست در دامن متابعت و موافقت ایشان بزند مدت مدید به طریق دوام کالمیت بین یدی الغسال[۳] همچو همچو مرده بر روی تخته که هیچ اختیاری به خود نداشته باشد.

بیت

اختیاری نیست ما را گر تو می‌گویی که هست ما به دست یار دادیم اختیار خویش را[۴]

نخورد و نیاشامد و نرود و نگیرد مگر به امر او[۵]. همچنین هر امر و کاری که فرماید همچنین اعتقاد کند که مقصود او از این کار حاصل می‌شود و به جان و دل بکند و هیچ تأخیری به خود راه ندهد. همچنین مدت مدید بی‌اختیار باشد تا پیر او را به آب توبه در ریاضت شست و شوی کند بعد از آن به کفن ارادت در پیچد و به گور فنای فنای نهد بعد از آن به فنای اتم که خاصه محمد رسول الله است صلی‌الله علیه و سلم مشرف سازد.

---

۱. مولوی ۳، دفتر دوم، ص۲۲۸، بیت ۲۱۵۴: قصد هر درویش می‌کن از گزاف/ چون نشان یابی به جد می‌کن طواف.
۲. همان، دفتر اول، ص۱۶، بیت ۳۱۶.
۳. در بیان ویژگی‌های مرید در تسلیم برابر شیخ و مرادش آمده است. یعنی خود را در برابر شیخ مانند میت در دست غسال بداند (تهانوی، ذیل مدخل «مرید»، ج ۲، ص۱۵۱۵).
۴. مصرع دوم این بیت بسیار تضمین شده است. به نظر می‌رسد شاعر اصلی آن همام تبریزی (وفات: ۷۱۴ق) باشد: ما به دست یار دادیم اختیار خویش را/ حاصلی زین به ندانستیم کار خویش را (همام تبریزی، ص۵۸).
۵. G: پیر.

بیت

بی‌فنـای مطلـق و جـذب قـوی کـی حـریم وصـل را محـرم شـوی[۱]

مدتی بر همین باشـد تـا ایـن صـفت او را ملکـه شـود بعـد از آن اگـر خواهـد بـه وجـود موهوب حقانی از نزد او او را مشرّف سازد. فنای فنا عبارت از این مقام است.

بیت

آن را کـه فنـا شـیوهٔ فقـر آیـین اسـت نی کشف و یقین نه معرفت نی دین است
رفـت او ز میـان همـین خـدا مانـد خـدا الفقـر اذا اتـم هـوالله ایـن اسـت

بعد از آن هرچه می‌گوید و می‌شنود و می‌رود بـا او می‌گویـد و می‌شـنود و مـی‌رود بـی یسمع و بی یبصر و بی یبطش وصف حال او شود. تـا ایـن چنـین نسـازد دسـت از پیـر بـاز ندارد و بعد از رسیدن به این مقام عالی نیز می‌باید که آداب و شـرایط صـحبت پیـر را نگـاه دارد به حکم الطریقة کلها ادب به جای آرد حتـی الامکـان تـا بـه برکـت ادب و نگاه‌داشـت ادب مقبول خاطر شریف او شود، به قدر قبولْ مناسبتی او را به بـاطن پیـر پیـدا شـود، بـه قدر مناسبتْ هر لحظه فیضی از باطن پیر به او فایض شود به رسیدن هر فیضی[۲] استعداد استعداد باطن او قوی‌تر شود و مستعدتر شود به فیضی اقوی از آن.

بیت

تو مستعد نظر شـو کمـال و قابـل فـیض که منقطع نشود فـیض هرگـز از فیـاض[۳]

اگر نعوذبالله بی‌ادبی از او نسبت به پیر در حضور یا در غیبت واقع شود، راه فیض که از جانب پیر به واسطهٔ مناسبت حاصل شده بود، بسته شود. دیگر هیچ فیضـی از بـاطن پیـر به او نخواهد رسید چه کند که به توبه و استغفار عذر تقصیر[۴] از او خواهد تا باز راه فـیض را را بر او گشاده گرداند که التّائبُ مِنَ الذّنْبِ کَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ[۵]. بعد از[۶] مشرّف ساختن پیر او پیر او را به این مراتب عالی که گفته شد و مداومت نمودن او به این مقـام مـدتی مدیـد کـه ملکهٔ نفس او شود همچون بینایی در چشم و شـنوایی در گـوش کـه لازمـهٔ چشـم و گـوش

---

۱. G: - بی‌فنای... شوی.
۲. G: مستعدتر به رسیدن هر فیض.
۳. کمال خجندی، ج ۲، ص۶۳۸.
۴. G: - تقصیر.
۵. حدیث نبوی که در کتب عرفانی بسیار ذکر شده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص۴۲۹.
۶. از اینجا نسخهٔ E به سبب آبدیدگی ناخوانا است و از نسخهٔ G استفاده شده است.

است هرچند خواهد که از خود دور کند نتواند و هرچند در خود طلبد جز این حضور و آگاهی نیابد دست از پیر و صحبت شریف او بازندارد.

بیت

بی پیر مرو تو در خرابات　　　هرچند سکندر زمانی

بعد از پیدا شدن درد طلب در باطن مرید توفیق رفتن به ملازمت شریف ایشان نشد به واسطهٔ موانع بسیار، طالب مسکین چه کند توفیق رفتن نی و نیز صورت ایشان را ندیده است که به رابطه صورت ایشان مشغول کند.

بیت

چارهٔ این چیست در خون آمدن　　　از وجود خویش بیرون آمدن[۱]

چارهٔ او جز آن نیست که اسم شریف ایشان را که شنیده است به زبان و به خاطر می‌گذراند. از این گذرانیدن اسم شریف به زبان و به خاطر یک صورت خیالی در می‌آید.

بیت

از بس که دو دیده در خیالت دارم　　　در هرچه نظر کنم تویی پندارم[۲]

ملازمت آن صورت می‌کند و خود را به آن صورت در می‌دهد و اسم شریف را به خاطر و به زبان می‌گذراند به طریق دوام به حکم حدیث خیر الاعمال ادومها. محبت او را هر زمان در دل خود تازه می‌سازد و محبت غیر او را هر زمان از دل خود دور می‌کند. همچنین کرده کرده به جایی رسد که محبت غیر پیر از دل رخت بندد و محبت پیر در دل غلبه کند و استیلا آرد بر وجهی که هرچند در دل خود طلبد جز محبت پیر هیچ نیابد و نبیند و نداند و هرچند خواهد که محبت پیر را از دل خود دور کند نتواند. در این زمان همگی او پیر شود و معبود او در این زمان جز پیر نباشد. زبان حال او در این زمان این ترنم می‌سراید که:

پیر منی خدای من از تو به حق رسیده‌ام

بیت

زان روی که چشم توست احول　　　معبود تو پیر توست اول[۳]

---

۱. عطار ۳، ص۱۰.　　　۲. سمعانی، ص۵۶: در هرچه نگه کنم تویی پندارم.
۳. کاسانی ۱، گ ۱۵۳، ۱۵۶.

همچنان که حضرت ایشان[1] قدس سره در رسالهٔ والدیهٔ خود در این مقام[2] بیان شافی شافی فرموده‌اند و نیز حضرت سلطنت شعاری مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه ترجمه و بیان شافی فرموده‌اند، همین باشد کمال لطف بیان.

بیت

باز گفته است منم خسرو خوبان — ز من نیک گفته است به پند زهی لطف بیان
بس کنم خود زیرکان را این بس است — بانگ دو کردم اگر در ده کس است

العارف یکفی الاشارة. باز آمدیم به سخن علما که بعضی گفته باشند که عبادت را چرا تخصیص کرده است بر جن و انس چون‌که ملائکه نیز عابدند؟ آنچه این ضعیف کمترین خادمان این مخدومان را به خاطر رسیده است به واسطهٔ خاک‌بوسی آستانهٔ عزیزان آن است که مراد از تخصیص عبادت بر این دو عبادت تامهٔ جامعه خواهد بود که آن رکوع و سجود و قیام و قعود و غیرهم از ارکان عبادت است چراکه ملائکه هریکی به رکنی مشغول‌اند چنان‌که گفته‌اند بعضی بر رکوع‌اند و بعضی در سجود علی هذا القیاس. دیگر آنکه معرفت تامهٔ جامعه حاصل می‌شود[3] از این جهت معرفت تامهٔ جامعه نیز مخصوص این دو است. بدان که حق سبحانه و تعالی را اگرچه اوصاف بی‌نهایت است اما اصل همه این دو صفت است: صفت لطف و قهر. جن و انس حاصل این دو صفت‌اند. ملائکه را تاب[4] و طاقت صفت صفت جلالی حق نیست ایشان در کمال نزاکت‌اند.

بیت

کار نازک‌دلان رعنا نیست — سنگ زیرین آسیا بودن
طاقت سیمرغ نارد بلبلی — بلبلی را بس بود عشق گلی[5]

غرض و مقصود حق سبحانه و تعالی از خلقت بشر اظهار محبت خودش بود، چنان‌که گفته‌اند غرض از خلقت بشر محبت رب العالمین است.

بیت

غرض از عشق توام چاشنی درد و غمست — ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کمست[6]

---

۱. منظور خواجه عبیدالله احرار است.
۲. تا اینجا از نسخهٔ G استفاده شده است.
۳. G: معرفت تامهٔ جامعه از عبادت تامهٔ جامعه حاصل می‌شود.
۴. G: طاب.
۵. عطار۴، ص۱۲۲، بیت ۷۶۴.
۶. حیدر میرزا دوغلات، ص۳۵۷.

سرمایۀ عشق درد سوز است، این نیز مخصوص آدمی است.

بیت

قدسیانرا عشق هست و درد نی　　درد را جز آدمی در خوردنی[۱]

شرف انسان بر جمیع مخلوقات و فضیلت انبیا و اولیا بر یکدیگر از زیادتی درد است.

بیت

ذره درد خدا در دل تو را　　بهتر از هر دو جهان حاصل تو را[۲]

سرمایۀ سعادتی که می‌رساند عاشقان حقیقی را به وصل محبوب حقیقی درد است.

بیت

سرمایۀ سعادت ما درد یار بود　　ورنه به سعی ما گره از کار که گشود[۳]

همچون فضیلت صدیق اکبر[۴] بر یاران دیگر کقوله علیه‌السلام مَا فَضَلَکُمْ أَبُوبَکْرٍ بکثرةِ صَلوةٍ و لاصوم و لکِن بِشَیءٍ وَقَرَ فِی صَدْرِهِ[۵]. عبارت از آن شئ کمال عشق و محبت بود در باطن شریفش که آتش محبت جگر مبارکش را سوخته بود که هرچ گاهی که آهی می‌کشیدند هفت محله بوی جگر سوخته می‌شنیدند. سبحان الله این بود سبب فضیلت او بر یاران دیگر.

بیت

عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت　　هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت[۶]
عشق اینجا آتش است و عقل دود　　عشق چون آید گریزد عقل زود[۷]

چون‌که تحصیل عشق و محبت و درد و سوز جز در صحبت کاملان مکمل نمی‌توان کرد پس چاره نباشد عاشقان حقیقی را از صحبت کامل مکمل راه دیدۀ راه دان. کامل مکمل آن حضرت است صلی‌الله علیه و سلم بعد از آن اولیاء الله‌اند قائم مقام او صلی‌الله علیه و سلم؛ الشیخ فی قومه کالنبی فی امته. چون‌که حضرت صلی‌الله علیه و سلم سرور و بهتر و

---

۱. G: عطار ۴، ص۱۳۹، بیت ۱۱۷۵: قدسیان را عشق هست و درد نیست/ درد را جز آدمی در خورد نیست. G: - قدسیانرا... خوردنی.
۲. G: - ذره... حاصل تو را.　　۳.G : - سرمایه... گشود.　　۴. G: ابوبکر صدیق.
۵. مَا فَضَلَکُمْ أَبُو بَکْرٍ بِفَضْلِ صَوْمٍ وَلا صَلاةٍ إلا بِشَیءٍ وَقَرَ فِی صَدْرِهِ.
۶. G: مولوی ۳، دفتر پنجم، ص۶۴۱، بیت ۵۸۸.
۷. G: عطار ۴، ص۲۳۲، بیت ۳۳۵۰: عشق کامد در گریزد عقل زود. G: - عشق آن... زود.

نگین جمیع انبیاء ما تقدم بود، کلام او صلی‌الله علیه و سلم جامع و ناسخ کلام جمیع انبیا بود، طریقی را اختیار کرد که جامع طریق جمیع[۱] انبیا و اولیا است و مسمی است به سلسلةالذهب[۲] لنفاسته[۳] و شرفه و موصل است به مقصود و طریق اهل بیت این است.

بیت

سلسلهٔ خواجگـان حلقـهٔ دام بلاسـت — هر که در این حلقه نیست غافل از این ماجراست[۴]

حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم از کمال علوی همت و سموی نهمتی که داشتند این طریق را اختیار کردند چنانکه مناسبت تمام استعداد شریف ایشان را به این طریق بود، طریقهٔ ایشان را نسبت می‌نامند قوله تعالی «وَاذْکُر رَّبَّکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً»[۵]. به حکم این آیت حضرت صلی‌الله علیه و سلم این طریق را اختیار کردند یعنی ذکر را خفیه گفتن و تابعان ایشان نیز حتی الامکان مگر آنکه تابعین و تبع تابعین بنابر مصلحت طالبان و تقاضای آن زمان رخصت دادند که جهر کنند و طالبان آن زمان جهر[۶] کردند و این طریق رخصت است. است. اما این طریق خفیه[۷] عزیمت و شریعت است.

بیت

ذکر گو ذکر تا تو را جان است — پاکی دل ز ذکر یزدانست
چون تو فانی شوی ز ذکر به ذکر — ذکر خفیه که گفته‌اند آنست

با آنکه حضرات خواجگان قدس الله ارواحهم طریق عزیمت اختیار کردند، بعضی به مقتضای آن زمان و استعداد آن قوم جهر نیز کردند مثل حضرت خواجه احمد یسوی[۸] و غیره قدس سره پیش از ایشان و بعد از ایشان از تابعان ایشان الی یومنا هذا. منقول است[۹] از از حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره بعد از آنکه ایشان را اشارت به جانب ترکستان شد، رفتند دیدند آن قوم را که به این طریق در راه نمی‌توانند درآورد، ذکر جهر را ابتدا کردند

---

۱. G: جمیع طریق.
۲. حدیثی که گفت می‌شود معصوم به استناد از پدرانش نقل می‌کند و به طور خاص به حدیثی متعلق به امام رضا(ع) گفته می‌شود که هنگام ورود به نیشابور نقل کرده و دربارهٔ ولایت اهل بیت پیامبر(ص) به عنوان شرط توحید و یگانگی خداوند است.
۳. G: لنفیسته. ۴. G: - سلسله... ماجراست.
۵. الاعراف: ۲۰۵: وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً.
۶. G: - و طالبان آن زمان جهر. ۷. G: طریق.
۸. صوفی معروف و بنیانگذار یسویه، معروف به پیر ترکستان و حضرت ترکستان (وفات: ۵۶۲ ق).
۹. E: - منقول است.

حتی ذکر ارّه[۱]. به این طریق خلق بسیار را در راه درآوردند و بـه سـعادت‌های عظـیم مشـرّف ساختند. هیچ عیب نیست به غایت خوب است طریق انبیاء ما تقدم نیـز همـین بـوده اسـت که در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم مناسب زبان و استعداد ایشان کلامـی نـازل شـد، مثل تورات و انجیل و زبور و فرقان و به آن عمل کردند و آن قوم را فرمودند و بـه راه درآوردنـد. غرض از جمیع طرق متأثر ساختن است جماعتی را و به راه درآوردن. اخـتلاف الاقـوال مـن اختلاف الاحوال مقصود همه یکی است، اختلاف در صورت روش بیش نیست.

بیت

سـر کشـتگان کـوی بتـان را مقصـود[۲] مقصد یکی ست کعبه روان را اگر صدند

اما بدان که هر یک از این طایفه مجتهد زمان خود و مأمور مـن الله بوده‌انـد کـه اظهـار کنند طریقی را که مناسب استعداد آن قوم است. دیگر آنکه هرچه می‌کنند و می‌گویند به وجود موهوب حقانی می‌کنند و می‌گویند که حق سبحانه و تعالی عوض وجود ایشـان بـه ایشان ارزانی داشته است. اعتراض به این وجود نمی‌توان کرد، هرکـه کنـد خـود را خـراب ساخته، از سـعادت دو جهـانی محـروم سـاخته باشـد چراکـه همـه چیـز را تـدارک هسـت، اعتراض مر این طایفه را هیچ تدارک نیست. نعوذبالله چون‌که طریق به عدد هر نفسی شد پس باید[۳] مناسب استعداد هرکسی طریقی را باید اظهار کردن اشـکال دارد از ایـن جهـت اخفا کردند در هر زمانی مناسب آن زمان و مناسب استعداد طالبان مبتدی از جهت تعلیم و تلقین ایشان یـک طریـق را اظهـار کردنـد و طالبـان را بـه آن مشـغول سـاختند و طریـق صحبت را که جامع جمیع طرق است که حضرت و اصـحاب کـرام او اختیـار کـرده بودنـد، اختیار کردند. هرکسی را مناسب استعداد او در صحبت شریف خود به طریق دیگر تربیـت می‌کنند که او را نیز خبر نمی‌شود و به مقصد می‌رسانند.

بیت

نقشـــبندیه عجـــب قافله‌ســـالاران‌اند کـه برنـد از ره پنهـان بـه حـرم قافلـه را
همه شیران جهان بسـته ایـن سلسـله‌اند روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسـله را

۱. نوعی از ذکر درویشان که تلفظ آن به شرکت زبان و سینه باشد به وجهی کـه آواز کشـیدن اره بـدان مفهـوم شـود، یعنی لفظ الله را به سوی بینی کشند و لفظ هو را به جانب قلب و سینه و این کشیدن و فروبردن هر دو لفظ مذکور بـه زور و شدت باشد لیکن به آواز حزین و صوت متوسط (دهخدا، ذیل مدخل).

۲. G: تویی مراد. ۳. G: - باید.

از دل سالک ره جاذبهٔ صحبتشان / می‌برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را
حاسدی گر زند این طایفه را طعن قصور / حاش لله که برارم به زبان این گله را

آنچه مشهور و معروف[۱] است پیش همه کس از برای تعلیم و تلقین مبتدیان طریق وقوف عددی است به حکم حدیث افضل الذکر لا اله الا الله این را به منزلهٔ الف و باء طالبان است گفته چون‌که طریق مختلف است، استعدادات طالبان نیز مختلف است. بعضی را که استعداد او مناسب ذکر است به ذکر گفتن[۲] امر می‌کنند و به دوام آن و بعضی را [که] استعداد او مناسب توجه است به توجه و به دوام آن و به رعایت آداب و شرایط آن علی هذا القیاس. در جمیع طرق به حکم حدیث خیرالاعمال ادومها دوام عمل و رعایت آداب و شرایط آن را شرط داشته‌اند چون‌که از جهت تلقین مبتدیان این ذکر را اختیار کرده شد، لازم آمد بیان تلقین آن. چون مبتدی خواهد که به این ذکر مشغولی کند نَفَس خود را که سرمایهٔ عمر اوست از برای تحصیل این سعادت بی‌نهایت در شیو[۳] ناف خود حبس کند و زبان را بر کام[۴] چسباند و این نفس را آخر انفاس خود عقیده کرده به حرکات ثلاثه و وقوف ثلاثه بگوید در زمان گفتن لا سر خود را بالا کند و در زمان گفتن اله به جانب دست راست میل کرده و به شمشیر لا هرچه محبت غیر اوست سبحانه از دل خود قطع کند و در زمان گفتن الا الله نفس حبس کردهٔ خود را با اندیشهٔ خود که عبارت از دل حقیقی است متوجه گوشت‌پارهٔ صنوبری شکل که بر پهلوی چپ اوست کرده به زور هرچه تمام‌تر بکشد تا اثر حرارت نفس به ناخن پای او برسد به وقوف ثلاثه که عددی و زمانی و قلبی است. عددی آنکه ذکر را شمرده گوید طاق طاق از سر تا به لب است و یک چنان‌که گفته شد اگر نفسش وفا کند به پنج بار گوید علی هذا القیاس همچنین طاق طاق گفته می‌رود که اللهُ وِترٌ یحِبّ الوتر. تا به یک نفس بیست و یک بار گوید اینجا محل نتیجه است. گفته‌اند نتیجه در این مقام فنای وجود بشریت است. گفته‌اند وجود بشریت آن تعلق‌ها است که می‌باشد آدمیان را به زن و فرزند و غیره از تعلق‌های بشریت. ببیند اگر تعلق یکی از اینها بر دل او سرد شده است ذکر نتیجه داده است. بگوید تا آن زمان که هیچ تعلقی از تعلقات بشریت در دل او نماند. این است نهایت ذکر مبتدیان این طریق و فنای وجود بشری. شرایط اول آنکه از دل گوید و به دل گوید از معده نگوید که نتیجه نمی‌دهد. از دل گوید یعنی از آن اندیشه گوید که عبارت از دل حقیقی

---

۱. G: معروف و مشهور. ۲. G: خفیه. ۳. تحت، پایین. ۴. G: هم.

است و به دل گوید یعنی به آن گوشت‌پاره گوید که بر پهلوی چپ اوست. شرط دوم به طریق دوام گوید به حکم حدیث خیرالاعمال ادومها تا نتیجه دهد. شرط سیوم حرکات ثلاثه را در پیش مردم ظاهر نسازد، معنوی گوید چراکه این نسبت را به مثابهٔ جوهری است، گفته‌اند هرچند پوشیده‌تر لطافتش بیشتر. شرط چهارم از صحبت غیر جنس احتراز نماید تا تواند.

بیت

نخست موعظت پیر صحبت این حرفست — که از مصاحب ناجنس احتراز کنید[۱]

شرط پنجم در لقمه احتیاط به جد نماید که از حرام و به شبهه نباشد؛ لقمه را تأثیر تمام است در دل اگر طیّب طیّب و اگر خبیث خبیث.

بیت

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها — لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها
هر جنس که کاری هم از آن جنس بدر وی — نیک‌مرد راهی برو تخم بر مکار
تخم پراکنده که در گل بود — تخم پراکنده کی دل بود[۲]

بعضی از شرایط دیگر محاسبه است کقوله علیه‌السلام افضل ما یلزم الانسان نفسه بمراقبة و محاسبة و سیاسة عمله بالعلم. مراد از مراقبه اینجا پاسبان بودن است بر انفاس خود که سرمایهٔ سعادتی که از برای تحصیل این کمال داده‌اند به آدمیان این است.

بیت

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال — ناگهی از چاه جان افتاد اندر چاه تن[۳]

آن به غفلت نگذرد که اگر حاضری مؤمنی و اگر غافلی کافری.

بیت

هر آنکس غافل از حق یك زمانست — درآندم کافرست اما نهان است[۴]

محاسبه از برای ضبط اوقات و انفاس می‌باید یعنی سالک طریق می‌باید که در دو زمان محاسبهٔ اوقات و انفاس خود بکند تا عملش دائمی شود؛ یکی بعد از نمازِ دیگر کقوله علیه‌السلام إنی لَیغَانُ عَلَی قَلْبِی حتی اسْتَغْفِرُ الله فِی کُلِّ یوْمٍ سَبْعِینَ مَـرّة[۵]، یکی

---

۱. G: - نخست... احتراز کنید. ۲. G: - لقمه... کی دل بود.
۳. G: - مصلحت... چاه تن. ۴. G: - هر آنکس... نهان است.
۵. إنّهُ لَیغَانُ عَلَی قَلْبِی وَ إنّی لَأَسْتَغْفِرُ اللّهَ فِی کُلِّ یوْمٍ سَبْعِینَ (مائة مَرّةً): سخن پیامبر(ص) که در کتب عرفانی آمده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص۵۶۷.

دیگر در سحر پیش از تهجد. سالک طریق می‌باید که در این دو زمان محاسبهٔ انفاس خود بکند که به غفلت گذشته است یا به حضور، آنچه به غفلت گذشته است به توبه و استغفار تدارک آن بکند کقوله علیه‌السلام التّائبُ مِنَ الذّنْبِ كَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ تا عملش دائمی شود. کقوله علیه‌السلام خیر الاعمال ادومها نتیجه گفته‌اند از دوام عمل حاصل می‌شود. بالغرض اگر شخصی هزار سال عمر داشته باشد و دوام عمل نداشته باشد، هیچ نتیجه او را حاصل نمی‌شود و دوام عمل بی‌مراقبه و محاسبه ممکن نی چه غبن نبی آن بوده، می‌گویند که نماز دیگر را که ادا می‌کرده‌اند، محاسبهٔ انفاس خود می‌کرده‌اند از این جهت که[1] غباری در آینهٔ دل مبارک خود از گفت و گوی که به بنده‌های خدای می‌کرده‌اند، می‌یافته‌اند هفتاد بار استغفار[2] از جهت رفع آن غبار می‌کرده‌اند. دیگر در سحر که از خواب بیدار می‌شده‌اند پیش از تهجد محاسبهٔ اوقات خود می‌کرده‌اند چند نفسی که از ایشان در خواب بیرون آمده باشد، توهم غفلت کرده صد بار استغفار[3] می‌کرده‌اند. در حدیث است که هر[4] سحری حق سبحانه تعالی به آسمان دنیا نزول می‌فرماید، نزولی چنانچه او داند و او خواهد و لایق جناب او باشد به خودی خود این ندا در گوش بنده در می‌دهد که هَلْ مِنْ تَائِبٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ و در روایت دیگر آمده است که قال نبی علیه السلام هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ و هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيهِ و هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيبَ لَهُ دیگر در حدیث آمده است که حق سبحانه تعالی گفته است که من سه صوت را دوست می‌دارم: صوت قرآن و صوت استغفار و گریه و نالهٔ[5] عاصی پس وقتی که همچنین باشد حضرت با آن کمال حضور و آگاهی از جهت توهم غفلت و دوام عمل و تعلیم و تلقین امتان توبه و استغفار می‌کرده باشد، عاصیان خود به طریق اولی باید که از جهت دوام عمل مراقبه و محاسبه و توبه و استغفار را بر خود لازم شمرند تا عمل ایشان دائمی شود تا هر زمان مناسب استعداد ایشان فیضی از عالم بالا بر ایشان برسد به مقدار فیض هر نفس به عالم بالا ترقی کنند.

بیت

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست ــــ سوی حق هر ذرهٔ تو رهبری ست

---

۱. G: - از این جهت که. ۲. G: - هفتاد بار استغفار. ۳. E: - استغفار.
۴. G: - هر ۵. G: گریه و زاری و نالهٔ عاصی.

از قــدم تــا فــرق نعمت‌هــای اوســت   عرضه ده بر خـویش نعمت‌هـای دوسـت[1]

بیست و چهار هزار نَفَس گفته‌اند از هر آدمـی در هـر[2] شـبانه روزی در وجـود می‌آیـد کـه سرمایهٔ سعادت او از برای کسب کمال آن است که عبـارت از آن نفـس چنـدی اسـت معـدود فی علم الله.

بیت

بهر یک دم که در زیر دل و جانسـت   خدا دانـد کـه چـه اسـرار پنهانسـت
هــزاران بحــر پــر اســرار کامــل   بـه هـر دم می‌تـوانی کـرد حاصـل
تـو را یـک پنـد بـس در هـر دو عـالم   کـه برنایـد ز جانـت بـی خـدا دم
اگـر تـو پـاس داری پـاس انفـاس   بـه سـلطانی رسـانندت ازیـن پـاس[3]

سلطانان[4] دنیا و آخرت کـه انبیـا و اولیانـد ایـن همـه سـعادت‌ها جـز بـه ایـن سـرمایه حاصـل نکردند. وقتی که همچنین باشد پس فرض دقت طالبان است بر هـر نفسـی حاضـر بـودن چراکـه این طایفه ارباب انفاس‌اند هر نفسی که از ایشان به غفلت می‌براید پیش ایشان کفر است.

بیت

هــر آنکــس غافــل از حــق یکزمانســت   در آن دم کافرســـت امـــا نهـــان اســـت
اگـــر ایـــن غـــافلی پیوســـته گـــردد   در اســـلام بـــر وی بســـته گـــردد[5]

وقتی که همچنین باشد طالبان مسکین در ایـن زمـان خـراب از جهـت عـذر تقصـیر و گناهان و دوام عمل و تعلیم و تلقین طالبان توبـه و اسـتغفار گریـه و زاری کننـد در ایـن دو زمان به طریـق جهـر یـا خفیـه چون‌کـه معلـوم نشـده اسـت پـیش هـیچ‌کس کـه حضـرت صلی‌الله علیه و سلم توبه و استغفار را جهر گفته‌اند یا خفیه؟ احتمـال جهـر بیشـتر اسـت چراکه حق سبحانه و تعالی گفته است صوت استغفار را دوست مـی‌دارم، صـوت کـه گفتـه است جهر خواهد بود. دیگر آنکه اکابر خواجگان قدس الله اسرارهم ذکر را که اصل طریق است به مقتضای هر زمان و استعداد آن قوم جهر کردند مثل خواجـه عـارف ریـوگری[6] کـه از

۱. عطار ۴، ص۱۸۴، ابیات ۲۲۶۴-۲۲۶۵.   ۲. G: - هر.
۳. عطار ۱، ص۲۲۸، ابیـات ۳۱۸۶-۳۱۸۹: بـه یـک یـک دم کـه در زیـر دل و جانسـت/ کـه می‌دانـد کـه چـه اسـرار پنهانست/هزاران بحر پر اسرار کامل/ به یک دم می‌توانی کرد حاصل/ تو را این پند بس در هر دو عالم/ کـه برنایـد ز جانت بی خدا دم/ اگر تو باز داری پاس انفاس / به سلطانی رسانندت از این پاس.
۴. G: سلطان.   ۵. G: - هر آنکس... بسته گردد.   ۶. وفات: ۶۱۶ ق.

خلفای حضرت خواجه عبدالحق غجدوانی[۱] بودند. منقول است از ایشان که در آخر حیات در تل ریوگری در نفس اخیر[۲] ذکر جهر گفتند و گفتند به یاران که پیر گفته بودند به ما که فرزند در آخر[۳] نفس جهر کنید. بعد از آن خواجه[۴] محمود انجیر فغنوی[۵] که از از خلفای خواجه عارف ریوگری بودند ذکر جهر گفتند و به این طریق بنده‌های خدا را به سعادت‌های عظیم رسانیدند. بعد از آن از خلفای ایشان خواجهٔ عزیزان[۶] خواجه علی رامتینی[۷] نیز به همین طریق سلوک کردند، بنده‌های خدا را به سعادت‌ها رسانیدند. بعد بعد از ایشان از خلفای ایشان خواجه محمد بابای سماسی[۸] و بعد از ایشان امیر سید کُلال[۹] از خلفای ایشان به همین طریق سلوک کردند و خواجهٔ بزرگ حضرت خواجه بهاءالحق و الدین[۱۰] قدس سره مرید امیر سید کُلال بودند و سال‌های دراز در صحبت شریف ایشان بودند و به همین طریق تربیت یافته بودند. غایتش در واقعه حضرت خواجهٔ جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی به ایشان نصیحت‌ها کردند، بعضی از آنها آن است که گفتند: فرزند قدم در عزیمت نه و از رخصت‌ها دور باش. بعد از آن ذکر جهر را ترک کردند و خفیه گفتند الی یومنا هذا هیچ از سلسلهٔ خواجگان بیرون نیامدند فقرایی که در این زمان خراب توبه و استغفار را که فرع و مقدمهٔ طریق است برای[۱۱] مصلحت تلقین و تعلیم طالبان گاهی جهر کنند چرا باید که از سلسلهٔ خواجگان بیرون آیند و معترض و ملامت‌زده شوند خیر است. ملامت قوت جان عاشقان است. الملامة سادات هذه الطایفه. گفته‌اند:

بیت

بس کنم خود زیرکانرا این بس است   بانگ دو کردم اگر درده کس است[۱۲]

العارف یکفیه الاشارة. چنان‌که حضرت سلطنت شعاری مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی

---

۱. وفات: ۵۷۵ ق.
۲. آخر. در رسم‌الخط نسخ هندی گاهی کسره را با «ی» نشان می‌دهند.
۳. G: اخیر.
۴. G: - خواجه.
۵. وفات: ۷۱۷ ق.
۶. G: غریبان.
۷. خواجه علی رامتینی، مشهور به خواجه عزیزان از قریهٔ رامتین - از اعمال بخارا- برخاست و از مریدان خواجه محمود فغنوی شد (دهخدا، ذیل مدخل).
۸. وفات: ۷۵۵ ق.
۹. وفات: ۷۷۲ ق.
۱۰. بهاءالدین نقشبند (وفات: ۷۹۱ ق).
۱۱. G: طریقت رای.
۱۲. G: - بس کنم... کس است.

العالمین برّه و احسانه، چنین می‌فرمایند در مقام توبه و ندامت

بیت

در هوای نفس گمره عمـر ضـایع کـرده‌ایم　　　پیش اهل الله از اطـوار خـود شـرمنده‌ایم[۱]

بدان ای طالب صادق که ندامت و پشیمانی بنده را از تقصیرات و گناهان بعد از توفیق دادن و عزیز ساختن حق است سبحانه تعالی کقوله علیه‌السـلام التوفیـق شـیئ عظـیم لا یعطی الا بعبد عزیز. بعد از متنبه شدن و حاضر شدن بنـده بـر گناهـان و تقصـیرات خـود پاک شدن از گناهان به توبه و استغفار به توفیق ربانی که محل اظهار خجالت و شرمندگی کردن است پیش اهل الله که ایشان شفیعان گناهان جمیع گناه‌کاران‌اند.

بیت

گنــه‌کارم تــو دانــایی نهــانی　　　ببخشا و ببخش آنها که دانـی

و اظهار ندامت کردن پیش ایشان از تضیع عمـر گذشـته کـه سـرمایهٔ سـعادت از بـرای کسب این کمال است.

بیت

یک نظر با مفلسان خسته دل فرما که ما　　　خواجگی را مانده‌ایم و خواجگی را بنـده‌ایم

و استعانت طلبیدن از ایشـان بـه نظـر و همـت بـه دسـت و سـایر[۲] جـوارح کـه معاونـت برادران مؤمن به دست و سایر[۳] جوارح همه نور و صفاست و نیز اظهار شکستگی و انکسـار انکسار کردن در پیش ایشان که محل ترحم است و نیز اظهار گذشته‌گی‌های خود کردن[۴] کردن[۴] از وجود و هستی‌هایی که آن سـلطنت ظـاهری و غیـر آن اسـت کـه وجـودک ذنـب لایقاس علیه ذنب[۵] و مانع است از کسب این کمال.

بیت

تا تو هسـتی هسـت در تـو کـی رسـد　　　نیست شـو تـا هسـتیت از پـی رسـد[۶]

که آن عبارت از خواجگی اعتباری است کـه اینهـا را پـیش اهـل الله و آن جنـاب هـیچ

---

۱ از اشعار بابر: در هوای نفس گمره عمر ضایع کـرده‌ایم / پـیش اهـل الله از افعـال خـود شـرمنده‌ایم / یـک نظـر بـا عاشقان خسته دل فرما که ما / خواجگی را مانده‌ایم و خواجگی را بنده‌ایم (بابر۲، ص۱۴۱).

۲. G: - به پا بر.　　　۳. G: پابر.

۴. G: گذشتگی‌ها که محل ترحیم است و نیز اظهار گذشتگی‌ها.　　　۵. وجودک ذنب لایقاس به ذنب.

۶. G: - تاتو... پی‌رسد.

اعتبار نیست و نیز مانع است از این سعادت بی‌نهایت و نیز تمنی بندگی ایشان که خلاصهٔ جمیع اعمال است کردن.

بیت

بندگی‌شان خلاصهٔ عمل است   هرکه روشان بدید در امل است
ای برادر غلام مردان باش   گرد ایشان چو چرخ گردان باش

و نیز در مقام نیاز و انکسار که کیمیای جمیع مرادات دنیوی و اخروی است چنین می‌فرمایند:

بیت

درویشان را گرچه نه از خویشانیم   لیک از دل و جان معتقد ایشانیم[۱]

غالباً این مقام نیاز و اخلاص است و اگرنه خویشی فرزندان آدم به حضرت آدم ظاهراً و باطناً معلوم ملازمان خواهد بود اما از روی ظاهر آنکه حق سبحانه و تعالی کالبد آدم را در چهل صباح به ید قدرت راست ساخت کقوله علیه‌السلام حکایة عن الله تعالی خمرّت طینة بیدی اربعین صباحاً[۲].

بیت

خاک ما گل کرد در چهل بامداد   بعد از آن جان را دروی آرام داد[۳]

بعد از آن حضرت حوا و جمیع فرزندان منتشر از آن کالبد و اعضااند.

بیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند   چو در آفرینش ز یک جوهرند[۴]

به طریق ظاهر خویشی جز این نمی‌باشد اما خویشی[۵] فرزندان آدم از راه حقیقت آن آن است که حق سبحانه و تعالی بعد از راست ساختن کالبد آدم در چهل صباح از روح خود

---

۱. از اشعار بابر: درویشان را اگرچه نه از خویشانیم / لیک از دل و جان معتقد ایشانیم / دور است مگو شاهی از درویشی / شاهیم، ولی بندهٔ درویشانیم (بابر۲، ص۱۴۱).

۲. این حدیث در بسیاری از کتب عرفانی و اشعار فارسی آمده است (نک: نجم‌الدین رازی ص ۳۸؛ عطار ۲، ص۴۵۶، بیت ۷۰۰۹: دوست چهل بامداد در گل ما داشت دست / تا چو گل از دست دوست دست به دست آمدیم)؛ اشاره دارد به آیهٔ ۱۲ سورهٔ اعراف. این حدیث در رسالهٔ «آداب السالکین» (کاسانی۱، گ۱۱۱) نیز آمده است.

۳. عطار ۴، ص۹۲، بیت ۴۶.

۴. سعدی ۱، ص۶۶: که در آفرینش ز یک گوهرند.

۵. G: - جز این نمی‌باشد اما خویشی.

یعنی از حقیقت خود در کالبد آدم دمید و آدم را به خلافت به جانب دنیا فرستاد.

بیت

چـــو آدم را فرســـتادیم بیـــرون   جمـال خـویش بـر صـحرا نهـادیم

کقوله تعالی «و نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی»[۱].

بیت

سـر روح از عـالم امـر اسـت بـیش   بـس نفخـت فیـه مـن روحـی نفـس

بعد از آن به حکم حدیث الولد سر ابیه به طریق سریان از این حقیقت در همه فرزندان آدم[۲] سرایت[۳] کرد اما در عرف این را خویشـی نمی‌گوینـد. لـیکن[۴] آنچـه اعتبـار دارد پـیش پیش ارباب حقیقت همین است خویشی حقیقی که معتبر اسـت بـه عشـق کقولـه تعـالی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»[۵] مبین این است.

بیت

برادر و پدر و اصل و فـرع مـن عشـق اسـت   که خویش عشـق بمانـد نـه خویشـی پـدری[۶]
هـزار خـویش کـه بیگانـه از خـدا باشـد   فـدای یـک تـن بیگانـه کاشـنا باشـد[۷]

چون‌که خویشی ظاهر را پیش ایشان اعتباری نیست از این جهت گفته باشند که نه از خویشانیم. چون‌که ملازمان ایشان را معلوم شده است به حکم من تشبه بقـوم فهـو مـنهم که به اعتقاد و مشابه ساختن خود را به ایشـان و خـدمت کـردن ایشـان را از قبیـل ایشـان می‌شوند پـس از دل و جـان اظهـار عقیـده بـه ایشـان کرده‌انـد، چنان‌کـه عبیـدالله خـان[۸] می‌فرمایند:

بیت

ای عبیدی سر متاب از خـدمت مـردان راه   هرکه ایشان را کند خدمت از ایشان می‌شـود

---

۱. الحجر: ۲۹.   ۲. G: - آدم.
G.۳ : سراید.   ۴. G: لیکن.
۵. الحجرات: ۱۰: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَینَ أَخَوَیکُمْ ۚوَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.
۶. مولوی ۱، ج۲، ص۱۳۳۱:
برادرم پدرم اصـل و فصـل مـن عشقسـت   که خویش عشق بماند نه خویشی نسـبی
۷. سعدی ۲، ص۱۰۶.
۸. منظور عبیدالله ازبک است. به نظر آوردن شعری از عبیدالله در رساله‌ای خطاب به بابر عجیب می‌نماید.

دور اســت مگــوی شــاهی از درویشـــی ‌‌‌‌ شـــاهیم ولـــی بنـــده درویشـــانیم[۱]

وقتی که از اعتقاد و عقیده و بندگی درویشان به مرتبهٔ شاهی حقیقی رسیده باشد، شاهی از درویشی دور است چون توان گفت.

بیت

بندگی‌شـــان خلاصـــهٔ عمـــل اســـت ‌‌‌‌ هــر کــه روشــان بدیــد در امــل اســت[۲]

باری غرض آنکه از این نیازمندی‌های حضرت سلطنت شعاری در ایـن ابیـات شـریف ایشان بوی دردی که سرمایهٔ جمیـع سـعادت‌های[۳] دنیـوی و اخـروی است و غـرض حـق سبحانه و تعالی از خلقـت بشـر آن اسـت می‌آیـد چنان‌کـه گفته‌انـد غـرض از خلقـت بشـر محبت رب العالمین است.

بیت

غرض از عشق توأم چاشنی درد و غم است ‌‌‌‌ ورنـه زیـر فلـك اسـباب تـنعم چـه کمسـت[۴]

بیت

بوی جان می‌آید از باد صبا ایـن بـو چـه بوسـت ‌‌‌‌ مشک را این حد نباشـد نکهـت گیسـوی اوسـت[۵]

بـــوی ســـنبل ز دم بـــاد صـــبا می‌آیـــد ‌‌‌‌ خـوش دلـم هرچـه از آن یـار بـه مـا می‌آیـد[۶]

عـــالم از نـــور تجلـــی الهـــی پـــر شـــد ‌‌‌‌ از دم ویـــس قـــرن بـــوی خـــدا می‌آیـــد[۷]

غرض و مقصود از جمیع طاعات و عبادات از ذکر و فکر و صحبت، حصول درد است و شرف انسان بر جمیع مخلوقات و فضیلت انبیا و اولیا بر یکدیگر از زیادتی درد است.

بیت

ذرهٔ درد خــــــــدا در دل تـــــــــو را ‌‌‌‌ بهتـــر از هـــر دو جمـــان حاصـــل تـــو را[۸]

و سرمایهٔ سعادتی که می‌رساند عاشقان حقیقی را به وصل محبوب حقیقی درد است.

بیت

ســـرمایهٔ ســـعادت مـــا درد یـــار بـــود ‌‌‌‌ ورنــه بــه ســعی مــا گــره از کــار کــه گشــود[۹]

---

۱. درویشان را گرچه نه از خویشانیم ‌‌‌‌ لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور اســـــت مگـــــوی .... (بابر۲، ص۱۲۹)

۲. G: - بندگی‌شان... امل است. ۳. G: سعادات. ۴. G: - غرض... کمست.

۵. قاسم انوار، ص۶۸. ۶. همو، ص۱۶۰. ۷. همو، ص۱۶۱.

۸. G: - ذره ... حاصل تو را. ۹. G: - سرمایه... گشود.

این سرمایهٔ سعادت که حاصل شده است ایشان را متمنـای جمیـع اذکیاسـت آن درد طلب است غالباً از اعتقاد به این خانواده و مداومت کردن به سخنان ایشان حاصـل شـده است و نیز توفیق ترجمهٔ رسالهٔ والدیه حضرت ایشان به واسـطهٔ مـداومت سـخنان[۱] ایشـان است. از این بوی درد بیقراری و بی‌آرامی که از سـخنان ملازمـان معلـوم می‌شـود امیـدوار می‌باشم که به واسطهٔ عقیده و اعتقاد درست و مداومت به این سخنان درد طلب روز به روز زیاده‌تر شود انشاءالله تعالی.

بیت

دردم زیـاده می‌شـود و کـم نمی‌شـود گفتم به صبر چاره کنم هـم نمی‌شـود

و کشد ملازمان را به صحبت شریف این طایفه.

بیت

بیـا و تـرک هـوس کـن بـه عاشـقان پیونـد اگرچه راه مخـوف اسـت هرچـه بـادا بـاد[۲]
مریـد بـاش کـز اینجـا رسـید هرکـه رسـید ز آســتان ارادت بــر آســمان مــراد[۳]

العارف یکفیه الاشارة یا این طایفه را به صحبت شریف ملازمان این دعا را از همه خلق جهان[۴] باد

چون‌که طبیبان درد درویشان ایشان‌اند دیگر آنکه ترجمه و رباعیات[۵] بـه غایـت نیکـی واقع شده است، چون‌که فقیر را در ترکی سـلیقه کمتـر بـود، گسـتاخی کـرده نشـد امـا در فارسی به قدر گستاخی کرده شد معذور فرمایند به این تقریب[۶] نسـخه نوشـته شـد، باشـد که در حیز[۷] قبول افتد.

بیت

با غلامی گر قبـول افـتم تـو را نبـود عجـب زانکه یک اخلاص را در خدمتت صد سـاختم
رنج من ضایع مگردان بندهٔ خود خوان مـرا چون‌که در عشقت جگر خـونی بی‌حـد سـاختم
بنــدهٔ حلقــه بــه گــوش ار ننــوازی بــرود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

دیگر توقع از جمیع دوستان آن است که هـر خطـا و ذلتـی کـه در ایـن نسـخه[۸] رفتـه باشـد

۱. G: - سخنان.
۲. قاسم انوار، ص۱۰۹.
۳. همان‌جا.
۴. G: آمین.
۵. G: رعایات.
۶. G: تقریر.
۷. E: حیض.
۸. G: - نسخه.

لفظاً و معناً از راه کرم حک و اصلاح نمایند و آنچه قابل اصلاح نیابند به حالش گذارند و دامن عفوی بر وی بپوشند.

بیت

بپوش دامن عفوی به ذلت من مست   که آب روی شریعت بدین قدر نرود[۱]

و بدانند که این اثر و نتیجهٔ آن علمی است که حضرت نبی صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند که مَنْ عَمِلَ بِما عَلِمَ أَوْرَثَهُ الله عِلْمُ ما لَمْ يعْلَمْ[۲] و این ضعیف را هدف تیر ملامت ملامت نسازند تا داخل شوند در زمرهٔ آن طایفه که علم ایشان به واسطه از حق سبحانه تعالی حاصل شده است. در این نسخه از ابتدا تا انتها همه را به نظر و سمع قبول مطالعه و استماع نمایند تا آن معانی که مودع است در این همه کلمه و کلمات از این دو شاه جوی فیض که سمع و بصر است در حوض دل فرو ریزد و شجرهٔ طیبه که عبارت از استعداد شریف انسانی است «کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی اسماء»[۳] که در زمین زمین حوض دل است آب خورد و تربیت یابد و به مرتبهٔ شجرگی برسد و گل مشاهدات از وی شکفتن گیرد و میوه‌های معاینات در وی پیدا شدن[۴]، پختن و ریختن گیرد بعد از آن به حکم حدیث خیر الناس من ینفع الناس نفع و ثمره و نتیجهٔ او را به بنده‌های خدای تعالی برساند.

بیت

خدا را بر آن بنده بخشایش است   که خلق از وجودش در آسایش است[۵]

تمام شد

---

۱. حافظ، ص۲۱۶:
مکن به چشم حقارت نگاه در من مست   که آب روی شریعت بدین قدر نرود
۲. مجلسی، ج۴۰، ص۱۲۸.
۳. ابراهیم: ۲۴.
۴. G: پیدا شدن گیرد.
۵. سعدی۱، ص۸۹، بیت ۱۳۶۸.

منابع

قرآن.
ابن طیفور بسطامی، حدایق السلاطین، به کوشش شریف نسا انصاری، دهلی، بی تا.
ابوالفضل علّامی، اکبرنامه، به کوشش احمد علی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷-۱۸۸۶م.
اوحدین‌الدین کرمانی، دیوان رباعیات، به کوشش احمد ابومحبوب، سروش، تهران، ۱۳۸۰.
بابر (۱)، ظهیرالدین محمد، «انتخاب فارسی کلام بابر»، ترجمهٔ رساله والدیه، به کوشش محمد عبدالسلام و محمد صابر، پاکستان هساریکل سوسائتی، لاهور، ۲۰۱۲م.
ـــــــ (۲)، اشعار فارسی در «شاه شاعران و بنده درویشان»، به کوشش شفیقه یارقین، نامهٔ پارسی، ش ۲۱، تابستان ۱۳۸۰.
ـــــــ (۳)، بابرنامه، ترجمهٔ عبدالرحیم خان خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.
پاکتچی، احمد، جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی، مؤسسهٔ فرهنگی هنری و انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۹۱.
پژوهنده، لیلا، مقدمه بر «گل نوروز» کاسانی.
تهانوی، محمد، کشاف اصطلاحات فنون، به کوشش رفیق العجم و دیگران، بیروت، ۱۹۹۶م.
جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۷.
جعفری، جمیل و عزیز ناصری، «معرفی «شرح مناظر الانشاء»» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول ترکیه، فصل‌نامهٔ علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، س۴، ش۱۰، سنندج، ۱۳۹۱ش.
حافظ، دیوان، به کوشش هوشنگ ابتهاج، انتشارات هوش و ابتکار، تهران، ۱۳۷۳.
حیدر میرزا دوغلات، محمد، تاریخ رشیدی، به کوشش عباس قلی غفاری فرد، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.
دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
رشیدالدین فضل الله، سوانح الافکار، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
زرین‌کوب، عبدالحسین، دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
سبحانی، توفیق، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۴.
سعدی (۱)، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۴.
ـــــــ (۲)، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
سمعانی، شهاب‌الدین، روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
شرعی جوزجانی، عبدالحکیم، تصوف و انسان، انتشارات سعید، تاشکند، ۲۰۱۲م.

عبدالرزاق، سمرقندی، مطلع السعدین، به کوشش محمد شفیع، چاپخانهٔ گیلانی، لاهور،۱۹۴۶م.
عطار (۱)، اسرارنامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶.
ـــــــ (۲)، دیوان، به کوشش تقی تفضلی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.
ـــــــ (۳)، مصیبت‌نامه، به کوشش نورانی وصال، زوار، تهران، ۱۳۳۸.
ـــــــ (۴)، منطق‌الطیر، به کوشش محمود عابدی و تقی پورنامداریان، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۹۰.
علیشیرنوایی، مجالس النفایس، به کوشش علی اصغر حکمت، کتابخانهٔ منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
فخرالدین رازی، شرحی الاشارات، قم، ۱۴۰۴ق.
فوربس منز، بئاتریس، ایران عصر تیموری (قدرت، سیاست و مذهب)، ترجمهٔ اکبر صبوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، تهران، ۱۳۹۳.
قاسم انوار، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانهٔ سنایی، تهران، ۱۳۳۷.
کاسانی (۱)، احمد، «آداب السالکین»، رسائل، نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش، ش۱۴۰۱.
ـــــــ (۲)، «بیان سلسله (سلسلة الصدیقین)»، رسائل، نسخهٔ خطی کتابخانهٔگنج بخش، ش۱۴۰۱.
ـــــــ (۳)، «تنبیه السلاطین»، رسائل، نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش، ش۱۴۰۱.
ـــــــ (۴)، «چهارکلمه»، رسائل، نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش، ش۱۴۰۱.
ـــــــ (۵)، «رساله ذکریه»، رسائل، نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش، ش۱۴۰۱.
ـــــــ (۶)، «گل نوروز»، به کوشش لیلا پژوهنده، مقالات و بررسی‌ها، ش۶۳، تهران، ۱۳۷۷.
مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بیت(ع)، الاحیاء التراث، قم، ۱۳۶۸.
محمد بن منور، اسرارالتوحید، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۸۶.
ملاصدرا، العرشیة، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۱.
منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، لاهور، ۱۳۶۳.
مولوی (۱)، غزلیات شمس تبریز، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷.
ـــــــ (۲)، کلیات شمس، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
ـــــــ (۳)، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، انتشارات نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، به کوشش حسین حسینی نعمت اللهی، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۳.
نوشاهی، عارف، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۰.
هجویری، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، سروش، تهران، ۱۳۸۳.
همام تبریزی، دیوان، به کوشش رشید عیوضی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۱.
واعظ کاشفی،رشحات عین الحیات، به کوشش علی‌اصغر معینیان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۶.

Fletcher,J., "AḤMAD K̲ĀǏAGĪ B. JALĀL-AL-DĪN KĀSĀNĪ", EI[2].